

فهم معنایی زنان از مدرنیزاسیون در جامعه محلی (مورد مطالعه: استان لرستان)

سامان یوسفوند^۱ * علی انتظاری^۲ * زینب مرادی نژاد^۳

چکیده

پژوهش حاضر با هدف فهم تجربه زنان از فرایند مدرنیزاسیون در جامعه محلی، بر آن است که با اتخاذ رویکرد بازاندیشانه جایگاه و شأن زنان را در فرازوفرودهای مدرنیزاسیون نشان دهد. بر همین اساس از پارادایم تفسیری و رویکرد تحلیل نظریه زمینه‌ای و ابزارهای گردآوری اطلاعات روش تحقیق کیفی (مصاحبه نیمه‌ساخته یافته و بحث گروهی) بهره گرفته است. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که فرایند مدرنیزاسیون در جامعه محلی تابعی از الگوی نوسازی نامتعادل و آلاکلنگی است؛ به گونه‌ای که می‌توان مهم‌ترین پیامد آن را، نامتوازی نتایج، شکست و یا بدفراجامی پروژه مدرنیزاسیون در جامعه محلی دانست. زیرا تاکنون ایدئولوژی‌های غالب بر مدرنیزاسیون، وضعیت تعادلی را به وجود نیاورده‌اند و نوعی کنش‌های متعارض‌پذیرندگی و طرد کنندگی را در پی داشته است. همچنین گونه‌های شناسایی شده نیازهای زنان محلی در این مطالعه در سه دسته تصورات ازدواج‌گرا، خانواده‌گرا و معیشت‌گرا مقوله‌بندی شده‌اند که مبتنی بر ارزش‌های مادی- معیشتی هستند. علاوه بر این، اینکه روایت غالب جامعه محلی حاکی از آن است که جنبش‌ها و تلاش‌های حمایتی، مطالبه‌جویانه و بعضاً ستیزه‌جویانه زنان در جامعه به‌رغم دستاوردهایی که برای گروه‌های خاص (طبقه متوسط و روبه بالا) داشته است؛ اما چندان مورد رضایت و متناسب با نیازهای قشر ضعیف و فرودست جامعه نیست؛ زیرا این نوع پیگیری‌ها را نه‌تنها در راستای طرح مطالبات واقعی جامعه زنان نمی‌دانند؛ بلکه قائل به بزرگ شدن واقعیت‌های مجازی و مطالبات غیر اولویت‌دار گروهی از زنان دارای رسانه هستند که این مسئله خود حاکی از آن است که سناریوهای دنیای مشترک زنان، اساساً به لحاظ تئوریک و سیاسی قوم‌مداران، امپریالیستی و ذات‌انگارانه هستند.

واژگان کلیدی: نوسازی، حاشیه‌ای شدن، زنان، نابرابری، زنان محلی لرستان.

فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی • سال هفتم • شماره بیست‌وهشتم • پاییز ۹۷ • صص ۳۱۷-۲۸۵

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۲/۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۷/۸

۱. دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، مدیر گروه آسیب‌ها و حمایت‌های اجتماعی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (نویسنده مسئول) (samanyousefvand68@gmail.com)

۲. دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی (ali@entezari.ir)

۳. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی (zienabmoradi@gmail.com)

مقدمه

در طی تغییر و تحولات ناشی از جریان نوسازی، جامعه ایرانی به طور عام و وضعیت و جایگاه زنان به طور خاص، تغییرات اساسی کرده است. تغییرات ایجادشده در ساختار کلی جامعه، موجبات دگرذیسی نهادهای اجتماعی و مسئله‌مندی کنش‌های روزمره زندگی اجتماعی افراد شده است. تا حدی که برخی نهادهای اجتماعی ازجاکنده شده کارکردهای سنتی خویش را نه تنها از دست داده‌اند، بلکه بازجای‌گیری مطلوب و رضایت‌بخشی شکل نگرفته است. از این‌رو جامعه محلی (روستایی و حاشیه‌نشین) نیز ازجمله اجتماعاتی است که فرآیند مدرنیزاسیون تأثیرات بسیاری بر نظام اجتماعی-اقتصادی آنها داشته است. بسیاری از صاحب‌نظران (اسملسر، ۱۹۵۹؛ لرنر، ۱۹۵۸؛ پارسونز، ۱۹۶۶؛ اینکلس، ۱۹۷۶؛ اینگلهارت، ۱۳۷۳) بی‌آنکه ملاحظات منطقه‌ای، فرهنگی و جنسیتی اجتماعات مختلف را در نظر بگیرند، رسیدن به یک جامعه مطلوب را در گرو تجربه مدرنیزاسیون تلقی می‌کنند؛ این در حالی است که این رویکرد نظری از سوی صاحب‌نظران پسااستعماری (سعید، ۱۳۹۵؛ اسپواک، ۱۹۹۳) و پساتوسعه‌ای (رهنما، ۱۹۹۷؛ اسکوبار، ۱۹۹۵؛ ساچس، ۱۹۹۲) مورد نقد واقع شده و جهان‌شمولی، یک‌سونگری و دوانگاری آنها مبنای منازعه نظری بوده است.

بی‌تردید تجربه مدرنیزاسیون و ظهور رویکردهای فمینیستی، دستاوردهای مهمی برای حوزه زنان (در زمینه‌های تغییر نظام قشربندی اجتماعی، کسب هویت مستقل، بهداشت و سلامت، آموزش، رسیدگی به خود و ...) به همراه داشته است و همچنین صورت‌بندی‌های نظری که تا به حال از سوی فمینیست‌ها صورت گرفته در بسیاری از موضوعات روشنگرانه بوده و بسیاری از غفلت‌های جامعه‌شناسی سنتی را آشکار ساخته است؛ ولی انتقاداتی از سوی انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان بر طرفداران رویکردهای نوسازی در معنای عام و رویکردهای فمینیستی تقلیل‌گرا در معنای اخص آن وارد شده است. صاحب‌نظران حوزه مطالعات انسان‌شناسی روستایی

-
1. Spivak
 2. Escobar
 3. Sachs

(فرهادی، ۱۳۸۰-۱۳۷۱؛ طالب، ۱۳۸۴؛ امان‌اللهی، ۱۳۵۴؛ انو، ۱۳۷۶؛ یوسفوند، ۱۳۹۵) بر نقش و جایگاه بی‌بدیل زنان روستایی و عشایری در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی در جامعه محلی گذشته تأکید داشته‌اند. تا حدی که فرهادی (۱۳۸۰)، بر «واره نوعی تعاونی سنتی کهن و زنانه در ایران»، طالب (۱۳۸۴)، بر «واحدهای بهره‌برداری خانوادگی» و امان‌اللهی (۱۳۵۴) نیز بر حضور و فعالیت‌های پرشمار زن‌عشایر در اجتماع تأکید داشته‌اند و نقش زنان در عرصه اجتماع را بسیار پررنگ نشان داده‌اند. این در حالی است مطالعات آنها نشان می‌دهد فرایند نوسازی تجربه ناخرسندکننده‌ای برای زنان محلی به همراه داشته و آنها را از چرخه نظام اجتماعی به حاشیه رانده است.

در نهایت می‌توان چنین پنداشت که یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نوسازی در ایران، ظهور گروه‌ها و دسته‌های حامی جنبش‌های زنان است؛ به‌طوری‌که در طی چند دهه گذشته گروه‌های مختلفی در ایران درگیر بحث زنان هستند و توجه به «مسئله زن» یکی از دغدغه‌های مهم جامعه شده است. رشد توجه به این حوزه در چند سال اخیر را می‌توان در اقدامات قانونی مانند طرح لایحه حمایت از خانواده از سوی دولت، اجرای طرح‌های ضربتی حجاب و عفاف، تجدیدنظر در سیاست‌های آموزشی جنسیتی، سهمیه‌بندی جنسیتی دانشگاه‌ها از یک سو و در جبهه مقابل، اعتراضات وسیع به این اقدامات از جانب گروه‌های فمینیستی و شکل‌دهی به حرکات و جنبش‌هایی در جهت مقابل را دید. آنچه مهم است و در اغلب این فعالیت‌ها به چشم می‌خورد، چندسویگی مطالبات و عدم انسجام و همبستگی گروه‌های فمینیستی در طرح نیازهای جامعه زنان است.

این مسئله ضرورت بازاندیشی در مبانی روش‌شناختی و معرفت‌شناختی مطالعات نوسازی در حوزه زنان را ایجاب کرده است. طرح مسائل و نقدهای مربوط به مطالعات نوسازی حوزه زنان به معنای مهم نبودن رویکردهای نوسازی و فمینیستی و حذف ساختار طرح مسائل زنان نیست. بلکه اصلاح و بازنگری در اندیشه ازجمله مهم‌ترین خصوصیات و خلاقیت‌های علمی تلقی می‌شود که در مطالعات حوزه زنان به‌مانند حوزه‌های دیگر، به‌صورت امری فرآیندمحور باید در نظر گرفته شود.

در این نوشتار تلاش می‌شود بنا بر مطالعات انجام شده و فهم تجربه زیسته زنان در جامعه محلی و ارائه روایت‌های آنها، خلأهای مفهومی و تئوری‌پردازی در حوزه مسائل اجتماعی زنان مورد توجه قرار گیرد، زیرا مطالعات پیشین صاحب‌نظران (کرمی‌قهی، ۱۳۹۱؛ صادقی‌فسایی، ۱۳۸۹؛ روباتام، ۱۳۸۵؛ پاسنو، ۱۳۸۲؛ گراگلیکا، ۱۳۸۵؛ باقری، ۱۳۸۴؛ بهشتی و

احمدی‌نیا، ۱۳۸۵) و همچنین مطالعات اکتشافی نگارندگان در این تحقیق، در درجه نخست حاکی از نوعی ابهام، نارسایی و ناخرسندی از تجربه مدرنیزاسیون و در درجه دوم، وجود شکافی آشکار بین تلقی زنان از وضعیت اجتماعی خود در جامعه است؛ که به نوعی به «چندسویگی مطالبات و نیازهای زنان» معنا می‌شود: از این‌رو ضرورت بازاندیشی در بنیان‌های مفهومی رویکردهای فمینیستی را فراهم آورده است. در راستای مسئله مذکور و با استناد به مسائل موجود حوزه زنان، به هم‌ریختگی‌های اجتماعی-سیاسی در جامعه و تلاش‌های فعالان حوزه زنان و همچنین چندسویگی مطالبات زنان، در این تحقیق تلاش شده است، بنا بر نتایج مطالعات میدانی از زنان جامعه محلی و ذکر روایت‌ها و تفسیرهای آنها از وضعیت اجتماعی خود، سازه‌های مفهومی که به نوعی «ابزارهای تحلیلی» نیز تلقی می‌شوند مورد بازنگری و تحلیل انتقادی قرار گیرند. زیرا بازاندیشی در مبانی معرفتی که امری فرآیندی است، مهم‌ترین عامل در رفع خلأها، گشایش و خلاقیت در تولید سازه‌های مفهومی جدید در عرصه علم‌الاجتماع است. از این‌رو این تحقیق با اتخاذ پارادایم تفسیری و به‌طور خاص با استفاده از رویکرد نظریه زمینه‌ای در پی فهم تجارب زیسته زنان محلی از مدرنیزاسیون و تفسیرشان از جایگاه و وضعیت اجتماعی خود نسبت به مردان و زنان طبقه متوسط و رو به بالا در جامعه است.

۱. سؤالات تحقیق

- زنان محلی چه تفسیری از تجربه مدرنیزاسیون دارند؟
- تفسیر زنان محلی از جایگاه خود نسبت به دیگر گروه‌های اجتماعی چیست؟
- بر مبنای اطلاعات به‌دست آمده، رویکردهای فمینیستی با چه خلأهای مفهومی مواجه هستند؟

۲. رویکرد نظری

بنا بر مسئله تحقیق، رویکرد غالب این پژوهش تفسیری است. از این‌رو در پی تأیید یا رد فرضیه‌ای نیست و صرفاً نظریه‌های مرتبط با مسئله تحقیق جهت ایجاد «حساسیت نظری» (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۵) ارائه می‌شود. در پژوهش حاضر، مجموعه‌ای از نظریه‌های مرتبط با رویکردهای نظری فمینیستی و نقدهای وارد بر آنها از سوی رویکردهای جدید مطرح می‌شود.

نظریه‌های فمینیستی در امتداد جریان روشنگری و در قالب رویکردهای مختلف جامعه‌شناختی مثل نظریه‌های فمینیستی رادیکال، لیبرال، سوسیالیستی و ... ظهور کردند. این نظریه‌ها هر کدام با طرح جنبه‌های خاصی از روابط نابرابر جنسیتی در پی نقد و رهایی زنان از نظام پدرسالار بودند و با طرح مصادیق مختلف سعی در نشان دادن جامعه نابرابر داشتند. این رویکردها به‌رغم دستاوردهایی که در حوزه حمایت از زنان به‌دست آمده آورده‌اند نقدهای جدی نیز بر موجودیت نظری و روشی آنها وارد است که از سوی رویکردهای جدید پسااستعماری، پسا مدرن و به‌طور خاص فمینیسم سیاه مطرح شده است. فمینیسم با توجه به تطوراتی که پیدا کرده است، یک چیز واحد نیست. تنها عنصر وحدت‌بخش و مشترک در بحث‌های فمینیستی، محوریت زنان و تأکید بر عمل‌گرایی است؛ در غیر این صورت نظریات فمینیستی از این لحاظ که گاهی بر برابری زن و مرد، گاهی بر تفاوت یا برتری زن نسبت به مرد تأکید کرده‌اند، می‌توانند متفاوت تلقی شوند (صادقی‌فسایی، ۱۳۸۹: ۲۰۸). در ادامه نقدهای وارده بر فمینیسم کلاسیک مطرح می‌شود.

فمینیسم پست‌مدرن و نقد کلان روایت: فمینیست‌های پست‌مدرن در انتقادات درونی فمینیستی نقش برجسته‌ای دارند. یکی از مهم‌ترین گرایش‌های که در اواخر فمینیسم قرن بیستم دیده می‌شود، همین خودانتقادی‌های فمینیسم است و اینکه فمینیسم، زنان رنگین‌پوست و لژیون و اخیراً مسلمان یا سایر مذاهب را نادیده گرفته است. فمینیست‌های پست‌مدرن به مفهوم «زن» که مقوله تحلیلی اصلی تئوری فمینیسم است انتقاد دارند و به دنبال یک تغییر چشم‌انداز به‌عنوان یک استراتژی بحث‌برانگیز در تئوری‌های تولید شده توسط زنان در وضعیت‌های مختلف هستند (کلانتری، ۱۳۹۰).

انتقاد از مفهوم زن

انتقاد از مفهوم «زن»، به‌عنوان یک ابژه متحد، مستلزم این است که «زن» همچنین نمی‌تواند یک شناخت ذهنی متحد را ایجاد کند. تئوری‌های هویت جنسیتی جهانی مورد حمله کسانی هستند که زنان طبقه سفید ناهمجنس‌خواه هستند که فقط خود را می‌بینند. نبود ابژه متحد زن منجر به عدم وجود ذهن متحد زن می‌شود. منتقدان معتقدند که نویسندگان فمینیستی، در دام تصدیق وضعیت‌های خودشان گرفتار شدند و در نتیجه راه‌هایی که در آن روابط قدرت ایجاد می‌شود را بازتولید کرده‌اند؛ یعنی دیدگاه زن سفید و طبقه متوسط ناهمجنس‌خواه غربی را دیدگاه زنان

تعریف کرده‌اند. نتیجه این انتقاد از مفهوم زن، می‌تواند از ادعای جهان‌شمولی^۱ درباره زنان، جنسیت و پدرسالاری اجتناب کند (اندرسون^۲، ۲۰۰۰). در اعترافی که هارتساک در سخن‌رانی نخستینش درباره تئوری دیدگاه می‌کند، مطرح می‌سازد که تأکید بر توده عوام زنان، خطر نادیده گرفتن تفاوت‌های برجسته میان تجربیات زندگی زنان در موقعیت‌های اجتماعی متفاوت را در پی دارد: سفید و سیاه، ناهم‌جنس خواهان و هم‌جنس خواهان، طبقه متوسط و طبقه کارگر، مستعمره‌نشین و مستعمره‌شده و ... این بازشناسی تفاوت درون مقوله زن با تأکیدی که از طرف برخی گروه‌های زنان شده که می‌گویند جنبش فمینیستی به آنجا رسیده که فقط منافع زنان غربی طبقه متوسط سفیدپوست تحصیل کرده را بازمی‌نماید، اهمیت اخلاقی و سیاسی بیشتری پذیرفته است. متعاقب آن، پرداختن به تنوع هویت‌های اجتماعی با دعای بسیار کلی‌تری تلاقی می‌کند که پست‌مدرنیست‌ها در مورد چندپارگی و بی‌ثباتی هویت‌ها و شکست ضروری زبان در ارجاع به هر مقوله مشخص یا عام - مانند «زن» - می‌کنند (کرایب و بنتون، ۱۳۸۴: ۲۹۴). بدین معنا که در فمینیسم پست‌مدرن به جای تأکید بر زن و زنان، بر «زنانگی» به عنوان یک برساخته‌ی اجتماعی تأکید می‌شود که همراه با سرکوب‌ها و به حاشیه‌راندن‌ها و مبتنی بر ساختارهای سلسله مراتبی و تضادهای دووجهی است. مقوله‌ای به عنوان «زن» در اینجا نفی می‌شود و در عوض تأکید بر آن است که زنانگی در زبان ساخته می‌شود. گاه در ارتباط با جسم مؤنث قرار می‌گیرد و گاه نه؛ اما همیشه سرکوب می‌گردد و خوار و حقیر شمرده می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۷۲).

می‌توان این انتقاد را از دو جهت توضیح داد:

۱. بسیاری از تئوری‌های پیش رو از جنسیت و پدرسالاری انتقاد می‌کنند و آنها را ذات‌گرا می‌دانند. ذات‌گرایی در اینجا به هر تئوری برمی‌گردد که مدعی است به یک هویت جهانی، فراتاریخی و ذاتی جنسیتی یا پدرسالاری دست یافته است. اعتراض به ذات‌گرایی اساساً سیاسی است (اندرسون^۲، ۲۰۰۰). بدین سان باید گفت برخی از این فمینیست‌ها «واسازی» گسترده مقوله خود «زن» را اختیار کرده‌اند که با مخالفت پست‌مدرنیستی با «ذات‌گرایی»، برای یک بحث رئالیستی انتقادی عالی از ضدذات‌گرایی پست‌مدرن موافق است (کرایب و بنتون، ۱۳۸۴: ۲۹۴ نگاه کنید به Sayer, 2000: ch4). البته دشوار بتوان از این موضوع سردرآورد که چگونه ممکن است با واسازی مقوله «زن» فمینیست باقی بماند.

-
1. Universal
 2. Anderson
 3. Anderson

۲. اساساً با این تنوع و تفاوت در موقعیت زنان جهان نمی‌توان به یک مفهوم «زن» معتقد بود بلکه باید با توجه به هویت‌های جنسیتی، نژادی، طبقه‌ای و جهت‌گیری جنسی، آن را در نظر گرفت (اندرسون، ۲۰۰۰). از این رو، برخی فمینیست‌ها با ارائه فمینیستی بازنگری شده که نسبت به تفاوت حساس بوده و مسئله تأکید بر تنوع پاسخ داده‌اند و این موضوع را با اتحاد گسترده‌تر گروه‌های سرکوب‌شده و استثمارشده پیوند داده‌اند (کرایب و بنتون، ۱۳۸۴: ۲۹۴).

فمینیسم پسااستعماری و نقد قوم‌محوری: نقدهایی که متوجه قوم‌مداری است، در میان آرا فمینیست‌های پسااستعماری به چشم می‌خورد که پیش‌تر از آن توسط فمینیست‌های سیاه زمینه آن فراهم شده بود؛ بدین معنا که همان موضع‌گیری ضدطبقاتی، ضدنژادی و ضد جنسیتی را اتخاذ می‌کند که پیش‌تر توسط زنان سیاه مطرح می‌شد (کلانتری، ۱۳۹۰).

فمینیسم سیاه، رویکرد مبارزاتی فمینیستی زنان سیاه است که ریشه در اندیشه‌های چپ و فمینیسم سوسیالیستی دارد. فمینیسم سیاه کار خود را از انتقاد به زنان فمینیسم سفید آغاز می‌کند که در دیدگاه‌های خود «کورنژاد» عمل کرده‌اند و تجارب زنان سیاه و رنگین‌پوست را نادیده گرفته‌اند. فمینیست‌های سفید به این پیش‌فرض مبتلا هستند که تجربه زنان سفید بیانگر تجربه همه زنان است (هام، ۱۳۸۲: ۵۸). باین‌همه آنان معتقدند که تغییر هدفمند در نظامی اجتماعی که هم زن و هم مرد را سرکوب می‌کند، می‌تواند با ائتلاف میان زنان رنگی و جنبش‌های مترقی به انجام برسد. آن‌ها در صدد خلق نظریه‌هایی هستند که نیاز زنان سیاه را برآورد و به آنان کمک کند تا حول مسائلی که به نظر خودشان تأثیر مستقیمی بر کیفیت زندگی‌شان دارد بسیج شوند. نظریه فمینیسم سیاه مرزهای خواهری با فمینیسم‌های سفید را مورد بازبینی قرار می‌دهد تا از درون یک جامعه نژادپرست به‌طور همه‌جانبه به تناقضات مستتر در جنسیت، نژاد و طبقه بپردازد (همان). از متفکرین این جنبش می‌توان به باربارا اسمیت، ادر لرد، گلوریا آ. جوزف، گلوریا هال، آلیس واکر اشاره کرد.

نقدهای مطرح شده از سوی فمینیسم سیاه، که فمینیسم دهه ۷۰ را متهم به قوم‌مداری و نژادپرستی می‌نمود، در گفتمان فمینیسم پسااستعماری رشد کرد. چنانچه گفته می‌شود فمینیسم پسااستعماری^۱ از آبخشور فکری فمینیسم پسامدرن-پساساختارگرا و بستر مبارزات ضد استعماری ملت‌های شرقی جوانه زد. همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، این گرایش فمینیستی شباهت زیادی به فمینیسم سیاه دارد با این تفاوت که جامعه به حاشیه رانده شده‌ای که در تعریف «زن» آن را نادیده می‌گیرند، به‌جای این که درون جامعه اصلی باشد در سرزمین دیگری

است. از یک طرف آلیس واکر از نظریه پردازانی است که حیطه کارهایش کلاً شامل جوامع در حاشیه، چه سیاه چه مستعمرات، می شود (می توان از او به عنوان حلقه ارتباطی فمینیسم سیاه و پسااستعماری نام برد)؛ از طرف دیگر، متفکرانی چون فرانس فانون و ادوارد سعید در جوامع آزادشده از استعمار مستقیم در حال نقد قوم مداری غربی بودند. در نهایت افرادی چون گاتاری، اسپواک و ری چاو در این فضا به تولید اندیشه فمینیسم پسااستعماری پرداختند که در واقع وارد کردن مسئله زنان در نقد قوم مداری غربی بود. مشابه شرایط سیاهان، نادیده گرفتن شرایط خاص آن جوامع در تعریف فمینیسم، عوارض جانبی حضور فمینیسم در آن جوامع را موجب شده است^۱ (کلانتری، ۱۳۹۰).

۳. روش شناسی

برای اجرای این پژوهش از میان انواع پارادایم ها، پارادایم تفسیری و رویکرد روش شناختی نظریه زمینه ای انتخاب شد. به دلیل آنکه حالتی توصیفی، کیفی، بازتابی و تفسیری دارد و متعهدانه در پی فهم ماهیت تجارب مشترک کنشگران است، برای این پژوهش مناسب تشخیص داده شد تا از این طریق با رجوع به تاریخچه زندگی زنان محلی به فهم میان ذهنیت های آنها در مورد فرآیند ورود عناصر مدرنیزاسیون (نوسازی) بپردازد. در پژوهش حاضر، برای بررسی ادبیات نظری و تجربی از مطالعه اسنادی و کتابخانه ای،

۱. برای مثال می توان به مسئله حجاب اشاره کرد. فمینیست های غربی از ابتدا این مفهوم را به سرکوب زنان پیوند زدند و سعی کردند کشف حجاب را در بسته مدرنیته اعمال شده از طرف استعمارگران که با عنوان متمدن سازی سعی در تزریق آن به جوامع استعمار شده داشت، جای دهند. این اشتباه باعث شد جنبش های ضد استعماری و ملی این سرزمین ها با حجاب زنان پیوند خورد. در واقع عکس العمل این جوامع در مقابل اعمال فرهنگ بیگانه (به نام مدرنیزاسیون) متأسفانه با تأکید روی مفهوم حجاب - که نوعی سرکوب زنان است - همراه شد. سرکوبی که یکی از دلایل اصلی آن اشتباه فمینیست های سفید غربی در پیوند نامیمون مسئله حجاب با پروژه متمدن سازی است (مطالعه بیشتر <http://menforequality.wordpress.com/fem>).

نمونه ای دیگر در برخورد با قوم مداری فمینیسم غربی در جامعه مصر و در میان اخوان المسلمین دیده می شود. سازمان زنان این جنبش «کمیته اسلامی بین المللی زنان و کودکان» نام دارد. بنا به گفته خانم کامیلیا حلمی، مدیر این سازمان، هدف کمیته، حمایت از خانواده است. به عقیده خانم حلمی، نهاد خانواده از سوی فمینیست های وابسته به سازمان ملل متحد مورد تهدید قرار گرفته است. او می گوید: «فمینیست های غربی از خانواده بدشان می آید. آن ها خانواده را مانعی بر سر راه تجدد می دانند. آن ها می خواهند بانوان را از قید خانواده و مسئولیت شوهر و فرزند آزاد کنند. آن ها خیال می کنند زن ها باید بر جهان حکم برانند و مردها در حاشیه باشند». او این نوع فمینیسم را دستور کار قدرت های خارجی می داند. در آمریکا متحدان «کمیته اسلامی بین المللی زنان و کودکان» را سازمان های محافظه کار دینی تشکیل می دهند که از تقدس نهاد خانواده در برابر «آفات جامعه لیبرال، نظیر همجنس گرایی دفاع می کنند» گزارش کن سیلورستاین در ماهنامه هارپرز، مارس ۲۰۰۷؛ به نقل از کلانتری، ۱۳۸۵). نمونه هایی از این دست در میان سایر جوامع غیر غربی دیده می شود که زمینه ساز فعالیت های بومی و محلی در مقابل فعالیت های جهانی شده است.

برای تجزیه و تحلیل اطلاعات از رویکرد نظریه زمینه‌ای و برای جمع‌آوری اطلاعات میدانی، از روش مردم‌نگاری و با ابزارهای مصاحبه‌های عمیق و نیمه‌ساختاریافته، بحث گروهی متمرکز، مشاهده همراه با مشارکت مستقیم با هدف بررسی موضوع مورد مطالعه در جامعه هدف استفاده شده است.

جامعه مورد مطالعه استان لرستان است، اما از آنجایی که رهیافت مطالعاتی این پژوهش کیفی بوده و اجتماعات کوچک و محلی را برای مطالعه اقتضاء می‌نمود؛ بنابراین سعی شده است پژوهش مسئله‌محور انجام شود. بدین ترتیب اجتماعات محلی روستایی و حاشیه‌نشین در استان لرستان (مشخصاً شهرستان خرم‌آباد، سلسله و دلفان) به عنوان مبنای مطالعه انتخاب شدند. با توجه به اینکه زنان محلی مبنای بحث و تحقیق بوده‌اند، لذا به دلیل ضرورت، تیم پرسشگران تحقیق مشتمل بر چهار زن و سه مرد بوده است و از این طریق سعی شده احتیاط‌های لازم جهت گردآوری اطلاعات به عمل آید. برای همین منظور با نمونه‌گیری نظری و هدفمند و همچنین نمونه‌گیری گلوله برفی سعی شده است طیف مختلفی از دختران جوان (با تحصیلات دیپلم و دانشگاهی)، زنان متأهل و زنان سرپرست خانوار را شناسایی و به مصاحبه با آنها پرداخته شود؛ تا از این طریق بتوان تجارب مختلف افراد را نشان داد.

این مطالعه با انجام بیش از ۴۰ مصاحبه فردی و ۶ بحث گروهی انجام شده است. از این تعداد با انجام ۱۵ مصاحبه و ۳ بحث گروهی با دختران جوان با میانگین سنی ۱۸ تا ۳۵ سال، ۱۳ مصاحبه و ۲ بحث گروهی با زنان متأهل با میانگین سنی ۱۸ تا ۵۵ سال و همچنین ۱۲ مصاحبه و ۱ بحث گروهی با زنان سرپرست خانوار ۴۰ تا ۶۵ سال انجام شد. برای تحلیل اطلاعات در حین گردآوری داده‌ها، فرآیند کدگذاری مرحله‌به‌مرحله، توسط پژوهشگران انجام شده است تا ضریب خطای مفهوم‌سازی کم شود. فرایند کدگذاری در این تحقیق به تبعیت از نظریه زمینه‌ای در سه مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی انجام شده است.

کدگذاری باز: پس از برگزاری مصاحبه‌های اولیه و پیاده‌سازی آنها، مرحله کدگذاری باز آغاز شد که متن مصاحبه‌ها جمله به جمله و سطر به سطر مطالعه و کدهای متناسب با هر جمله یا پاراگراف برای آن مشخص شد. سپس با استفاده از رویه طرح پرسش، مقایسه و مراجعه مکرر به داده‌ها، داده‌های خام به مفاهیم تبدیل گردید. در هر مرحله که مصاحبه‌ها انجام می‌شد، برخی حوزه‌های مورد بررسی و مقوله‌ها که با یکدیگر هم‌پوشانی داشتند، باهم ادغام می‌شدند. در این تحقیق، برگزاری مصاحبه‌ها و گردآوری اطلاعات و رفت و برگشت به میدان تحقیق تا زمان نگارش مطالب به صورت پیوسته انجام می‌شد، زیرا ماهیت پژوهش‌های مبتنی بر نظریه

زمینه‌ای، فرایند به هم پیوسته و مستمر است.

کدگذاری محوری: پس از آنکه مرحله اولیه کدگذاری اولیه انجام شد، در این مرحله تلاش محقق بیشتر بر آن است که کدهای استخراج شده در مرحله اولیه بار دیگر در ارتباط با یکدیگر قرار گیرد تا از این طریق بتوان با طرح دو راهبرد «پرسش» و «مقایسه» به طور منظم مفاهیم تلخیص شده و انتزاعی تر استخراج کرد.

کدگذاری انتخابی / گزینشی: این نوع از کدگذاری بر آخرین قدم در تجزیه و تحلیل دلالت دارد. در این مرحله، ادغام مفاهیم بر محور مقوله اصلی و تکمیل مقوله‌هایی انجام می‌شود که به گسترش و اصلاح نیاز دارد. همچنین یادداشت‌ها و نمودارها مانند یک آینه، پیچیدگی و عمق تفکری را نشان می‌دهد که باعث پیدایش نظریه می‌شود (اشتراوس و کورین، ۱۳۸۵: ۲۱۷).

جدول ۱. تجربه پژوهی زیست زنان محلی در فرایند مدرنیزاسیون

ردیف	مفاهیم	کدهای جنینی مستخرج از مصاحبه‌ها
	مدرنیزاسیون نامتعادل و الاکلنگی	کم‌توجهی به دانش بومی زنان محلی (صنایع دستی) نادیده انگاشتن توانایی‌های تولیدی زنان محلی محرومیت از دسترسی به امکانات در خانه ماندن زنان سختی زندگی برای زنان سرپرست خانوار غیر تولیدی شدن فعالیت‌های زنان محلی مصرفی شدن زنان محلی فشار زیاد بر مردان زنان پذیرنده عناصر نوسازی غلبه امور اقتصادی و پولی بر روابط اجتماعی - فرهنگی پذیرش آموزش و بهداشت و رضایت از آنها برای دختران جوان روستایی رضایت از خدمات بهداشتی و پزشکی عدم رضایت و گله‌مندی از بیکاری فرزندان زنان نیروی‌های پنهان تولید خارج شدن زنان از چرخه فعالیت‌های تولیدی طرد از اجتماع و فضاهای عمومی همیاری و ... تماشای تلویزیون زنان = همدمی با رسانه‌ها فراغت مصرفی و خانگی زنان محلی کار زن در بیرون نوعی ننگ برای خانواده تقلیل جایگاه و منزلت زن سنتی تولیدی و فعال در اجتماع بر زن امروزی شده مصرفی نبود اشتغال در بیرون
	کم‌توجهی سازمان‌ها و نهادهای حامی زنان به حقوق و مطالبات واقعی زنان محلی	کم‌توجهی به ذائقه و نیازهای زنان محلی اختلاف سطح نیاز و سلیقه امروزی - شهری با زنان سنتی - روستایی تعارضی انتظارات و توقعات نیازهای مادی - معیشتی زنان محلی نیازهای فرامادی زنان شهری

ردیف	مفاهیم	کدهای چینی مستخرج از مصاحبه‌ها
		نیازهای زنان در فرهنگ‌های قومی مرد به‌عنوان پشتوانه و تکیه‌گاه نیازهای اصلی (داشتن سرپناه درآمد و رفع نیازهای اولیه) هم راستا بودن نیازهای زنان و مردان محلی با هم پر رنگ بودن طرح مطالبات زنان طبقه متوسط و شهرنشین نادیده انگاشته شدن زنان حاشیه‌نشین هم راستا نبودن نیازهای زنان شهری و محلی (مرکز نشین و حاشیه نشین)
گونه‌شناسی نیازها	تصور ازدواج‌گرا	تأمین معیشت و زندگی آبرومندانه ازدواج نیاز به رابطه با جنس مخالف نیاز به داشتن پشتوانه و تکیه‌گاه چهره آراسته و زیبا و پوشش مناسب آزادی عمل بیشتر در زمینه انتخاب همسر کسب شغل، استقلال مالی و داشتن منابع مالی پایدار احساس امنیت در خیابان‌ها وجود فضایی امن و مناسب در بیرون از منزل برای گفتگو و دوستی دختران (پارک‌ها و فضاهای سبز)
	تصور خانواده‌گرا	تأمین معیشت و زندگی آبرومندانه رضایت همسر و فرزندان صمیمیت و همدلی اعضای خانواده و انسجام و پایداری خانواده تاب‌آوری و حمایت از یکدیگر در شرایط سخت تقدم نیازهای خانواده بر نیازهای فردی ترجیح اشتغال شوهر و فرزندان تقویت باورهای دینی و اعتقادی و تقدس حجاب تقویت ارتباط با اقوام و دوستان، دسترسی راحت به مراکز بهداشتی و درمانی وجود مکان‌هایی با کارکرد رفع نیازهای معنوی نقش مادری در مدیریت خانواده حضور در فضاهای عمومی با تأمین امنیت
	تصور معیشت‌گرا	تأمین معیشت و زندگی آبرومندانه تأمین خوراک و پوشاک و یک سرپناه مناسب درآمد پایدار پذیرش اجتماعی آنها در جامعه حذف نگاه‌های تحقیرآمیز و مجرمانه حضور در فضاهای عمومی و فعالیت و کسب درآمد نقش مادری وجود فضای ایمن و سالم در بیرون از منزل برای کار
	تشدید احساس محرومیت نسبی زنان	شنیده نشدن صدای محرومیت‌شان به گوش هموعان بی‌توجهی به نیازهای اولویت‌دار زنان محلی محرومیت از دسترسی به پایگاه‌های رسانه‌های قدرت فقدان قدرت چانه‌زنی آگاهی از نابرابری‌های اجتماعی فقر قابلیتی فقر درآمدی

ردیف	مفاهیم	کدهای جنینی مستخرج از مصاحبه‌ها
	نابرابری برون جنسیتی (زن و مرد)	روابط نابرابر زنان و مردان در دسترسی به امکانات قدرت مسلط مرد در فضای خانواده و بیرون قدرت اقتصادی مرد وابستگی مالی زنان به مردان روحیات مردسالاری در جامعه
	نابرابری‌های اجتماعی درون جنسیتی (زنان مرکز نشین و حاشیه‌نشین ن)	عدم تطابق نیازهای زنان محلی با زنان طبقه متوسط و شهری نیازهای معیشتی و مادی زنان محلی (سرپناه و تغذیه) نیازهای فرامادی زنان شهری (حجاب، حضور در فضای عمومی مثل استودیوهای ورزشی) حذف و نادیده انگاشته شدن مطالبات واقعی زنان محلی هم‌راستا نبودن زنان مرکز- حاشیه در طرح مطالبات احساس محرومیت زنان محلی به مرکز نشینان بزرگ شدن (رسانه‌ای شدن) واقعیت‌های مجازی و مطالبات غیر اولویت‌دار عدم همدلی بین زنان
	همدستانانی زنان با زنان	دختران و زنان تحصیل کرده دختران و زنان با تجربه زیست شهری تأکید بر حمایت زنان از هم ترویج تفکر مظلومیت زنان ترویج تفکر حق به جانب زن مظلوم و مرد ظالم
	همدستانانی زنان با مردان	همسو بودن نیازها و مطالبات زنان و مردان محرومیت و حاشیه‌ای بودن زنان و مردان اتحاد و همبستگی جهت مقابله با دیگری، ساختارهای محدودکننده تکیه‌گاه و پشتوانه هم بودن زن و مرد عدم تقابل زن و مرد با هم هویت مشترک طرد و به حاشیه رانده شدن از جامعه

منبع: یافته‌های تحقیق

۴. یافته‌های تحلیلی - تفسیری

یکی از ماندگارترین مضامین نظریه فمینیستی که کلیت تأکید و توجه صاحب‌نظران این حوزه بر آن مبذول است، مفهوم «حاشیه‌ای شدن زنان به مثابه دیگری در فرهنگ مخلوق مردان» است (ریترز، ۱۳۸۹). مفهومی که به نحو آشکاری در ادبیات نظری فمینیستی دیده شده است. اگرچه کلیه فمینیست‌ها بر سرکوب و فروتری زنان و تلاش برای رهایی از آن توافق دارند، اما در مورد علل فروتری و سرکوب یا نحوه رهایی‌بخشی توافق و یا طرح روشنی وجود ندارد. با استناد به مسائل موجود حوزه زنان و به هم‌ریختگی‌های اجتماعی- سیاسی در جامعه و تلاش‌های فعالان حوزه زنان در قسمت یافته‌های این تحقیق، تلاش شده است بنا بر نتایج مطالعات میدانی از زنان جامعه محلی و ذکر روایت‌ها و تفسیرهای آنها از وضعیت اجتماعی

خود، سازه‌های مفهومی که به‌نوعی ابزارهای تحلیلی نیز تلقی می‌شوند مورد بازنگری و تحلیل انتقادی قرار گیرند. زیرا بازاندیشی در مبانی نظری که امری فرآیندی است، مهم‌ترین عامل در رفع خلأها و گشایش و خلاقیت در تولید سازه‌های مفهومی جدید در عرصه علم‌الاجتماع است. از این‌رو در ادامه یافته‌های تحلیلی - تفسیری تحقیق در قالب سازه‌های مفهومی که بیشتر دارای ماهیتی انتقادی هستند، ارائه می‌شود.

۴-۱. مدرنیزاسیون نامتعادل و الاکلنگی

مسئله مهمی که منجر به حاشیه رفتن زنان و مردان در اجتماعات محلی شده است، «ورود عناصر مدرنیزاسیون» به‌صورت شتابان و بدون توجه به مقتضیات فرهنگی بافت‌های محلی است. این مسئله باعث شده است که زیست جهان بومیان محلی در سیطره نظام اجتماعی اقتصادمحور سرمایه‌داری قرار بگیرد که نوعاً با خود بازتولید روابط نابرابر اجتماعی زنان و مردان در معنای کلی و همچنین روابط نابرابر درون جنسیتی زنان را شکل داده است.

به‌رغم دستاوردهای مدرنیزاسیون در اجتماعات محلی در حوزه‌های آموزشی، بهداشتی و استفاده‌هایی که از تکنولوژی‌های مدرن فراهم آمده است، اما متأسفانه با کمترین عنایت به «ذائقه و نیاز زنان محلی» سوژگی فعال آنان در عرصه اجتماعی و همکاری در فعالیت‌های تولیدی نادیده انگاشته شده است؛ به‌گونه‌ای که در بحث گروهی چنین بیان داشته‌اند:

«زنان این منطقه نسبت به وضع موجود رضایت ندارند و همه ما محروم از امکانات هستیم. برای بسیاری از ما فرصتی برای کار و داشتن شغل در بیرون وجود ندارد. در گذشته من و زنان روستا همگی در کار زراعت و دامداری و صنایع دستی و ... با مردان همکاری داشتیم؛ الآن ما فقط در خانه باید بمانیم. همه چی تغییر کرده ... زنان سرپرست خانوار (همسر فوت‌شده یا جداشده یا در زندان) زندگی بسیار بدتری دارند. آنها خودشان به‌سختی کار می‌کنند و سخت‌ترین شرایط را تحمل می‌کنند.»^۱

این مسئله منجر به «غفلت از توانمندی‌ها و ظرفیت‌ها و دانش بومی زنان محلی» شده است. این جریان به‌گونه‌ای هدایت شده است که اجتماعات محلی به معنای کلی و زنان محلی به معنای اخص، به‌عنوان ابژه‌های منفعل و پذیرندگان بی‌چون‌وچرای و به معنای دقیق کلمه، لکه‌های ننگی برای توسعه تلقی و آنان را عاری از هر نوع دانش توسعه‌ای تصور کرده‌اند. چنین

۱. خلاصه‌ای از مباحث مطرح‌شده در بحث گروهی زنان روستایی.

ایدئولوژی توسعه‌ای به گونه‌ای زیست جهان جامعه محلی را تسخیر کرده که حاشیه‌ای شدن جامعه محلی و غلبه فرهنگ مصرفی و فردگرایی بر فرهنگ تولید جمعی به وضوح در سطح جامعه گسترش پیدا کرده است.

مداخلات صورت گرفته منجر به خارج شدن بخشی از نیروی کار از چرخه تولید شده است و مردان به عنوان تنها نیروی کار فعال تولیدی در عرصه اجتماع حضور دارند. این در حالی است که این فرایند با محبوس شدن زنان به خانه‌داری و طرد از اجتماع و فضاهای عمومی همراه بوده است.

«زنان روستایی که در گذشته در کار کشاورزی و دامپروری نقش داشته‌اند، امروزه آنها را کنار گذاشته و به تماشای تلویزیون پرداخته و هیچ گونه مشارکتی در مشاغل تولید ندارند؛ فقط مصرف می‌کنند»^۱.

وقتی در خارج از منزل مجالی برای فعالیت تولیدی زنان وجود ندارد، برای زنان زندگی خانه‌داری و سبک زندگی مصرفی و غیرمولد تنها انتخابی که باقی مانده است و به بیانی بهتر، خانه‌نشینی را اختیار می‌کنند و برعکس مردان با وقت آزاد بسیاری روبه‌رو هستند. از طرفی، به واسطه مداخلات غیرمستقیم (رسانه‌ها و ماهواره...) بستری برای گذراندن اوقات فراهم شده است. گذران اوقات فراغتی که در گذشته وجهی جمع‌گرایانه و در اجتماع (خارج از منزل) داشت، در اثر مداخلات نه تنها به سمت فردی شدن سوق داده شده، بلکه طرد از اجتماع و محبوس شدن در خانه را به همراه داشته است. به واسطه مداخلات مستقیم بستر فعالیت تولیدی و اشتغال زنان در اجتماع کمرنگ شده و از طرفی در جریان مداخلات غیرمستقیم (رسانه‌ها و ماهواره...) نیز فراغت خانگی برای برخی از زنان هر چه بیشتر به سوی فردی شدن و مصرفی شدن هدایت شده است.

«در گذشته زن و مرد باهم کار می‌کردیم... اگر زنی به همراه مردان کار نمی‌کرد، در منطقه اسمش بد می‌شد ولی الآن برعکس شده، خیلی کم پیش می‌آید که زنان مثل گذشته با مردان در بیرون منزل کار کنند، زنان خانه‌نشین شده‌اند»^۲.

«زن قدیم هم کار خانه می‌کرد هم کار بیرون... هر انگشتش یک هنر داشت، در کشاورزی

۱. در بحث گروهی با مردان و زنان روستایی این نکته مورد اشاره قرار گرفت که زنان از عرصه تولید و مشارکت در فضای عمومی دور نگه داشته شده‌اند.

۲. مصاحبه با زن خانه‌دار ۶۵ ساله

(زراعت) که همیشه حضور داشت. گوسفند و گاو هم داشت. شیر و پنیر و کره و تولید می کرد. چندین فرزند کوچک هم داشت و به آنها رسیدگی می کرد ... اگر وقت هم داشت گلیم بافی و ریسمان بافی و ... در طول روز با زنان همسایه شیرواره هم انجام می داد، ولی الآن این کارها کلاً فراموش شدن ... زنان امروزی حتی توان بچه داری هم ندارند»^۱

وجه دیگر مسئله این است که در طی تغییرات به وجود آمده، نه تنها استعدادهای بالقوه زنان مجالی برای شکوفایی و بالفعل شدن ندارد، بلکه جایگاه و مقام تولیدی زنان به وجهی از کالایی شدن تغییر معنا داده است. از سوی دیگر، منزلت و جایگاه زن در چنین بستری وجهی ابزاری و مصرفی را نمایش می دهد و بیشتر از هر چیزی در مصرف خانواده مشارکت دارند تا در تولید و تأمین معیشت خانواده. در چنین شرایطی می توان گفت رسانه ها همدم تنهایی زنان شده اند و ذهن شان را به راحتی در مسیرهای متفاوتی کنترل می کنند. چنین وضعیتی باعث منفعل شدن سوژه زنانگی به عنوان بخش مهمی از نیروی کار در اجتماعات محلی شده است. این گروه در معرض از دست دادن شغل قرار گرفته و با یک وضعیت فراغتی مصرفی مواجهه شده اند.

مداخلات مستقیم و غیرمستقیم شرایطی را فراهم کرده است که موجب بروز تمایزات هویتی و اختلاف سطح نیاز و سلیقه میان زنان امروزی - شهری و مردان و زنان سنتی - روستایی (که در جهت تأمین حداقل معیشت در تلاش هستند) شده است. به گونه ای که مردان (و زنان سرپرست خانوار که در نقش یک مرد در اجتماع حضور پیدا می کنند) در وضعیتی سخت و منابع محدود مشغول به تأمین معیشت خانواده هستند و امری بدیهی است که مشغله ای جز کسب درآمد کافی و تأمین معیشت ندارند و از صبح اول وقت تا نزدیک های غروب به کار و تلاش می گذرانند و کمتر در معرض مداخلات غیرمستقیم (رسانه ای) هستند. بنابراین مردان (و زنان محلی سرپرست خانوار) دغدغه های بسیار متفاوتی نسبت به زنان و مردان شهری که در معرض رسانه ها هستند، دارند. به واسطه مداخلات غیرمستقیم، سطح توقعات و انتظارات زنان امروزی شده بالاتر رفته و این در حالی است که به دلیل شرایط سخت کار و وضعیت اشتغال نامطلوب در اجتماع، مردان و زنان محلی را صرفاً درگیر تأمین معیشت و رفع نیازهای اولیه کرده است؛ نیازهایی که به رؤیا تبدیل شده اند. تفاوت در سطح نیازها میان این دو گروه، اختلافات آنها را دامن زده است و تعاملات آنها را در معرض تهدید و غیر صمیمی شدن قرار می دهد.

۱. بحث گروهی با زنان خانه دار روستایی.

با وجود چنین فشارهای سخت کاری برای مردان و زنان محلی در اجتماع و نبود بستر مناسب کسب درآمد، زنان در منزل با وجهی دیگر از پیامدهای مداخلات مواجهه هستند. در چنین شرایطی، زنان ابتدا به واسطه مداخلات مستقیم مجبور به خانه نشینی و طرد از اجتماع شده‌اند؛ چراکه بستری برای فعالیت و اشتغال زنان در بیرون از منزل فراهم نبوده و به واسطه مداخلات غیرمستقیم ذهنیت و افکار آنها به سمت وسوی متفاوت با اوضاع و احوال اجتماع محلی هدایت کرده است. در چنین وضعیتی با زنان امروزی شده‌ای مواجهه هستیم که با ایدئولوژی مصرف، مسیر توسعه نامتوازن را در پیش گرفته‌اند؛ اما مردان و زنان محلی به واسطه مداخلات مستقیم و تغییر و گذر از الگوی اشتغال جمعی و تولیدی به الگوی اشتغال فردی و خدماتی تجربه‌ای متفاوت از زنان امروزی شده شهری دارند. با اندکی تأمل وجوه اختلاف و تمایزات هویتی زنان امروزی شده و مردان و زنان محلی مشهود است.

این نکته حاکی از آن است که به رغم تأکیدات جریان‌های فمینیستی مبنی بر وجود روابط جنسیتی نابرابر بین زنان و مردان، اما مسئله‌ای که کمتر مورد توجه آنها بوده، موضوع توجه به «تجربه زیسته مردان» و فهم شرایط سخت و دشوار آنها در وضعیت‌های نابرابر اجتماعی و همچنین کم توجهی به ذائقه و نیاز واقعی زنان محلی است؛ به گونه‌ای که اکثر واقعیت‌های زندگی اجتماعات محلی تفسیر به رأی شده است. با فهم این مسئله تا حدی حاشیه‌ای بودگی زنان و مردان در اجتماعات محلی به نوعی قابل پذیرش است. زیرا از آنجایی که مدرنیزاسیون باهدف بهبود وضعیت افراد محلی شروع شده بود اما اکنون نتایج و دستاوردهای آن به جای توانمندسازی، موجبات «حاشیه‌ای شدن زنان از عرصه اجتماع و فعالیت‌های تولیدی و تحمیل فشارهای سخت تأمین معیشت برای مردان» را به دنبال داشته است. این مسئله گواه بر این قضیه است که به رغم تأکیدهای جریان‌های فمینیستی بر غلبه تفکر مردسالار که سویه سستی بودن را بر آن تعریف می‌کنند. اما فرایند مدرنیزاسیونی که متأثر از تفکر روشنگری و با شعار عدالت و آزادی معروف بود، لااقل در تجربه مدرنیزاسیون ایرانی بیشتر از گذشته موجودیت زنان محلی در فضاهای عمومی را تهدید و به حاشیه رانده است. هرچند در زمینه‌های دیگری مثل افزایش سطح تحصیلات و اخذ درجات عالی علمی و بهبود وضعیت بهداشتی و همچنین افزایش امید به زندگی تغییرات مطلوبی را تجربه کرده‌اند، اما این عناصر فقط به عنوان بخشی محدود از نیازهای اولویت‌دار زنان محلی تلقی می‌شود. برحسب مطالعاتی که در حوزه زنان در جامعه محلی به عمل آمده است، بسیاری از آنها ازدواج و کار همراه با همسران خود را به عنوان مهم‌ترین عامل توانمندسازی خود تلقی می‌کنند. بنابراین برداشت و تفسیر زنان محلی به وضوح

می‌توان تفاوت نگاه و مطالبات قشرهای مختلف زنان را در طرح و بیان مطالبات خود از دولت‌ها دید. این گسست و عدم همخوانی مطالبات زنان از جمله مهم‌ترین مسائلی است که جریان‌های حامی زنان در جامعه کمتر به آن توجه کرده‌اند.

۲-۴. کم‌توجهی سازمان‌ها و نهادهای حامی حقوق و مطالبات زنان به نیازهای زنان محلی

از جمله عناصر تأثیرگذار در بی‌قدرتی و به حاشیه رانده شدن زنان محلی، «غفلت یا کم‌توجهی سازمان‌ها و نهادهای حامی حقوق زنان به مطالبات و نیازهای محلی» است. تفسیر زنان محلی از این گروه که از آنها به عنوان لیدرهای حمایت از زنان یاد می‌شود، به گونه‌ای اظهار داشته‌اند که متأسفانه آنها در فهم نیازهای اولویت‌دار (مادی- معیشتی) گروه‌های مختلف زنان غفلت کرده‌اند و کمترین تلاش ممکن را برای هم‌راستا کردن مطالبات زنان اقلیت‌های قومی و فرهنگی انجام داده‌اند. این گروه لیدر بنا بر ظرفیت‌ها و توانایی‌هایی که دارا است، متأسفانه بیشتر در دام کلیشه‌های جنسیتی که نگاهی ذات‌انگارانه در خود دارند، افتاده است و چندوجهی بودن مطالبات زنان (از نیازهای مادی- معیشتی تا نیازهای فرامادی) را صرفاً به نیازهای فرامادی تقلیل داده و لاقابل‌پایندی رسانه‌ای خود را بیشتر در این حوزه نشان داده‌اند. در صورتی که رفع نیازهای اولویت‌دار مادی- معیشتی مبنایی اصلی برای طرح نیازهای فرامادی است. زنان محلی چنین اظهار داشته‌اند:

«ما جز شوهران و برادران مان حامی دیگری نداریم... نیاز اصلی ما داشتن یک زندگی آرام است. گروه‌هایی از زنان شهری خود را به عنوان حامیان زنان می‌دانند اما ما حمایت واقعی از آنها ندیده‌ایم. مسئله ما اشتغال و درآمد است و نه چیز دیگر... که آن‌هم برای ما و برای همسران و برادران مان مسئله جدی شده است».

همان‌طور که گفته شد، تصور غالب زنان محلی حاکی از آن است که پیشگامان مدافع حقوق زنان کمتر نیازهای زنان محلی را در بیانیه‌ها و مطالبات خود مطرح می‌کنند. زیرا آنها بر این باورند که عمده پیگیری‌ها و مطالبه‌جویی لیدرهای حمایت از زنان به طرح مطالبات و نیازهای زنان طبقه متوسط و مرکز نشین پرداخته‌اند که این روزها به صورت آشکار در فضاهای مجازی و عمومی و رسانه‌ها این موضوع قابل مشاهده است. این مسئله حاکی از هم‌راستا نبودن مطالبات زنان مرکز نشین با زنان حاشیه نشین (زنان در فرهنگ‌های قومی و اجتماعات محلی) است.

۳-۴. گونه‌شناسی نیازها

در طی مطالعه انجام شده گونه‌های مختلفی از نیازها و مطالبات از سوی زنان جامعه محلی مطرح شده است که در دسته‌بندی به عمل آمده سه گونه (ازدواج گرا، خانواده گرا و معیشت گرا) شناسایی شده است که این سه گروه در بسیاری عناصر با یکدیگر شباهت دارند. زیرا در بافت فرهنگی- اجتماعی و اقتصادی یکسانی زندگی می‌کنند و این عامل مهمی در همسو بودن بسیاری از مطالبات زنان جامعه محلی تأثیر گذاشته است. اساسی‌ترین نیاز مشترک و اولویت‌دار در سه گانه شناسایی شده مسئله «تأمین معیشت و زندگی آبرومندانه» است. آنها بر این موضوع تأکید دارند:

«زندگی بر دو پایه استوار است یکی تأمین معیشت و دیگری داشتن یک زندگی آبرومندانه و به‌دوراز نگاه تحقیرآمیز دیگران. اگر این دو را در زندگی داشته باشی به نظر من آدم خوشبخته و میتونه از زندگیش لذت ببره» (مصاحبه پر تکرار در بین بحث‌های گروهی و مصاحبه‌های فردی).

دسته اول تصور ازدواج‌گرا: در این گونه‌شناسی، دختران جوان با میانگین سنی حدوداً ۱۸ تا ۳۵ ساله با مدارک تحصیلی دیپلم و دانشگاهی (کاردانی، کارشناسی و ارشد)، علاوه بر تأکید بر تأمین معیشت و زندگی آبرومندانه، «ازدواج» را به عنوان مهم‌ترین نیاز خود تلقی می‌کنند و آن را به نوعی حلال مسائل و مشکلات دیگر خود تفسیر می‌کنند. زیرا از این طریق هم «نیاز به رابطه با جنس مخالف» و هم «نیاز به داشتن پشتوانه و تکیه‌گاه» برطرف می‌شود. همچنین آنها اظهار داشته‌اند که داشتن یک «چهره آراسته و زیبا و پوشش مناسب» هم از مهم‌ترین معیارهای پذیرش اجتماعی در جامعه است. علاوه بر این دیگر نیازهای مطرح شده از سوی آنها حول مقولاتی از قبیل: کسب شغل، احساس امنیت در خیابان‌ها، وجود فضایی امن و مناسب در بیرون از منزل برای گفتگو و دوستی دختران (پارک‌ها و فضاهای سبز)، استقلال مالی و داشتن منابع مالی پایدار، آزادی عمل بیشتر در زمینه انتخاب همسر و ... است.

دسته دوم تصور خانواده‌گرا: این گونه‌شناسی زنان متأهلی را شامل می‌شود که مهم‌ترین نیاز خود را «تأمین نیازهای خانواده» تلقی می‌کند و «رضایت اعضای خانواده» (همسر و فرزندان) را بسیار مهم می‌داند؛ از این رو علاوه بر تأکید بر نیاز تأمین معیشت و زندگی آبرومندانه، «صمیمیت و همدلی اعضای خانواده» را یک اصل مهم ذکر کرده‌اند. همچنین «تاب‌آوری و حمایت از یکدیگر در شرایط سخت» را ضامن انسجام و پایداری خانواده تعریف کرده‌اند. این گروه

نیازهای خود را در راستای نیازهای خانواده تعریف کرده‌اند و «رفع نیازهای اولویت‌دار خانواده را مقدم بر نیازهای فردی» خود می‌دانند. این افراد تعارضی بین خود مردان تعریف نکرده‌اند و همداستان با مردان هستند و «اشتغال شوهر و فرزندان» را بر اشتغال خود ترجیح می‌دهند. علاوه بر نکات مطرح شده، این دسته از زنان بر مقولاتی از قبیل شغل و درآمد پایدار برای شوهران و فرزندان خود، وجود فضای سالم و امن در بیرون از منزل، تقویت ارتباط با اقوام و دوستان، دسترسی راحت به مراکز بهداشتی و درمانی، وجود مکان‌های با کارکرد رفع نیازهای معنوی، کمک به تأمین نیازهای خانواده و ... تأکید داشته‌اند. این گروه از زنان ضمن ابراز نارضایتی از پوشش دختران و زنان در جامعه، «تقویت باورهای دینی و اعتقادی و تقدس حجاب» را به عنوان یکی از نیازهای واقعی جامعه لازم دانسته و «نقش مادری در مدیریت خانواده» را بسیار با اهمیت تفسیر کرده‌اند. همچنین «حضور در فضاهای عمومی با تأمین امنیت» برای آنها را حق زنان تلقی می‌کنند.

دسته سوم تصور معیشت‌گرا: این گونه زنان سرپرست خانوار و دختران مجرد قطعی را شامل می‌شود. برای این افراد که به نوعی خود را محروم‌تر از دیگر گروه‌های اجتماعی می‌دانند، تأمین نیازهای اولیه اندکی بیشتر لازم و ضروری است. آنها یک زندگی سالم را در «تأمین خوراک و پوشاک و یک سرپناه مناسب» و همچنین وجود «درآمدی پایدار» می‌دانند. از طرفی دیگر، «پذیرش اجتماعی آنها در جامعه و حذف نگاه‌های تحقیرآمیز و مجرمانه» را نیز از مهم‌ترین نیازهای خود تلقی می‌کنند. این گروه از زنان که خود مدیریت و سرپرستی خانواده را بر عهده دارند «وجود فضای ایمن و سالم در بیرون از منزل برای کار» را لازم می‌دانند.

این گروه از زنان؛ تجربه‌های بسیار تلخی را از سر گذرانده‌اند. برای این گروه‌ها، ادامه تحصیل و داشتن یک زندگی با رعایت معیارهای انسانی، تصور بسیار سخت و دور از انتظاری بود چرا که به بیان خودشان «فرو دست‌ترین» قشر جامعه هستند. زیرا نه مکانی (سرپناه) مناسب برای زندگی کردن و نه فضای امنی برای حفاظت از خود دارند و همچنین نه امکانی برای حضور در جامعه (مدرسه فرزندان، حضور در مراسم جشن و عزا، فضاهای فرهنگی شهری و ...) برای آنها فراهم است. از طرفی، آنها مکانی جز حاشیه و دوری از فرایند سالم زندگی برای خود متصور نیستند. این گروه «مطرودین اجتماعی» هستند که روند تغییر و تحولات اجتماعی چرخه حاشیه‌ای شدن آنها را بازتولید کرده است.

این افراد در خصوص سه مسئله حجاب اجباری، ورود زنان به استودیوهای ورزشی و کسب شغل نیز مورد پرسش واقع شدند. این دسته از زنان مسئله شغل را امری مهم و ضروری

برای زنان متناسب با وضعیت خود می‌دانند اما برای زنان دارای همسر، شاغل بودن زنان را خیلی درست نمی‌دانند و «نقش مادری» را بر نقش شاغل بودن در بیرون از منزل ترجیح می‌دهند. همچنین مسئله وجود حجاب در جامعه را امری ضروری می‌دانند، اما در خصوص حضور زنان در استودیوم‌ها را چندان ضروری تلقی نمی‌کنند؛ به عبارت دیگر، نیاز اولویت‌دار خودشان نمی‌دانند، اما «حضور در فضاهای عمومی و فعالیت و کسب درآمد» را حق مسلم زنان تعریف می‌کنند.

۴-۴. تشدید احساس محرومیت نسبی زنان محلی

مشاهدات و مطالعات نگارندگان در بافت‌های محلی نشان می‌دهد که احساس محرومیت نسبی زنان محلی نسبت به زنان طبقه متوسط مرکز نشین رو به افزایش است. علاوه بر آنچه قبلاً مفروض گرفته شد - که احساس محرومیت نسبی زنان نسبت به مردان بیشتر است - این مسئله که احساس محرومیت نسبی زنان محلی نسبت به هم نوع خود رو به افزایش است، وجوه پروبلماتیک این قضیه را پررنگ‌تر می‌کند که ماحصل آن پیدایش و تقویت تفکر مرکز نشین و حاشیه نشین است. مسئله دیگر اینکه زنان حاشیه نشین نگاهی ناامیدانه به لیدرهای حمایت کننده زنان دارند. احساسی از محرومیت نسبی و حاشیه‌شدگی که تنهایی و عزلت نشینی را برای زنان محلی به وجود آورده است. این مسئله منجر به شکل‌گیری این تصور در بین زنان محلی شده است که صدای آنها حتی در بین هم‌نوعان خودشان شنیده نمی‌شود و مطالبات و نیازهای واقعی و حیاتی آنها در ذیل مطالبات و نیازهای غیر اولویت‌دار زنان طبقه متوسط مرکز نشین نادیده انگاشته شده است.^۱

چنین تصویری از احساس محرومیت و حاشیه‌ای‌شدگی زنان محلی، مفهومی تحت عنوان «روابط نابرابر درون جنسیتی زنانه» را بازتولید کرده است: به گونه‌ای که امروزه با طیف گسترده‌ای از مطالبات به حق زنان مواجه هستیم که گروهی از آنان، مطالباتشان حول محور نیازهای اساسی و معیشتی می‌چرخد و از دسترسی به هر نوع رسانه و بستری برای مطالبه‌جوی‌شان محروم هستند. گروه دیگری که امروزه در رسانه‌ها به وضوح شاهد آنها هستیم و در پی مطالبات فرامادی هستند (طرح توقف حجاب اجباری، طرح اولویت استخدام زنان، طرح پست‌ها و جایگاه‌ها مدیریتی زنان، ورود زنان به استادیوم‌های ورزشی و ...) این گروه به عنوان لیدرهای حمایت از زنان در جامعه تصور می‌شوند اما متأسفانه تصمیمات و راهبردهای عملی آنها بعضاً کمتر توانسته از استراتژی ذات‌گرایانه فاصله بگیرد و از سوی دو گانه‌انگاری

۱. مسئله‌ای که بارها در مصاحبه‌ها و بحث‌های گروهی با زنان محلی تکرار شده است.

انتقام جویانه از مهم‌ترین نتایج چنین رویکردی بوده است. از این‌رو، مطالبات گروه‌ها و اقشار اجتماعی گوناگون زنان جامعه در لوای مطالبات آنها نادیده انگاشته شده است.

۴-۵. نابرابری برون و درون جنسیتی زنانه

زنان محلی، زیست جهان خود را در «تله حاشیه‌ای شدن و بی‌قدرتی» تفسیر کرده‌اند. مضافاً اینکه سوژگی فعال آنها در عرصه حضور در جامعه به ابژگی منفعلانه معنا شده است. از طرفی دیگر، به‌رغم تفسیرهای یکجانبه‌نگر، مبنی بر نابرابری‌های جنسیتی، تفسیرهای زنان در جامعه محلی حاکی از نوعی «نابرابری برون و درون جنسیتی زنانه» است که اشاره به روابط نابرابر جنسیتی زنان و مردان و همچنین به هم‌ریختگی و چندسویگی مطالبات زنان دارد.

روایت غالب جامعه محلی حاکی از آن است که جنبش‌ها و تلاش‌های حمایتی، مطالبه جویانه و بعضاً ستیزه جویانه زنان در جامعه به‌رغم دستاوردهایی که برای گروه‌های خاص (طبقه متوسط و روبه بالا) داشته است، اما چندان مورد رضایت و متناسب با نیازهای قشر ضعیف و فرودست زنان جامعه نیست؛ زیرا این نوع پیگیری‌ها را نه تنها در راستای طرح مطالبات واقعی جامعه زنان نمی‌دانند، بلکه قائل به بزرگ شدن واقعیت‌های مجازی و مطالبات غیر اولویت‌دار گروهی از زنان دارای رسانه هستند که این مسئله خود حاکی از آن است که سناریوهای دنیای مشترک زنان، اساساً به لحاظ تئوریک و سیاسی قوم‌مدارانه، امپریالیستی و ذات‌انگارانه هستند. زنان مصاحبه‌شونده با طرح موضوعاتی در زمینه‌های مختلف معیشتی و مادی قائل به وجود ساختارهای تعیین‌کننده مؤثر بر حاشیه‌ای شدن خود هستند؛ به‌طوری‌که خود را تحت استیلای سه عنصر غالب «سلطه مردان از نگاه برون جنسیتی» و همچنین «سلطه زنان طبقه متوسط به بالا از نگاه درون جنسیتی» و «احساس محرومیت و بیگانگی نسبت به کلیت جامعه و نظام اجتماعی» می‌دانند. این عناصر منجر به بیگانگی، جدا افتادگی و طرد زنان حاشیه‌نشین شده است. بنا بر اظهارات زنان، آنها خود را جزء فرودست‌ترین، محروم‌ترین و آسیب‌پذیرترین گروه‌های اجتماعی تلقی می‌کنند. این زنان بر این باورند که در شرایط فعلی از یک سو مطالبات فرامادی زنان طبقه متوسط و روبه بالا را همسو با نیازهای مادی - معیشتی خود نمی‌دانند و غلبه مطالبه‌گری فرامادی زنان را عاملی مؤثر بر نادیده انگاشتن شدن نیازهای واقعی خود تلقی می‌کنند و از سوی دیگر، معتقدند که وجود روحیات غالب مردسالاری زمینه‌های محرومیت از فرصت‌های اجتماعی برابر را برای زنان ایجاد کرده است. این مسئله تا حدی تشدید شده است که زنان محلی روح کلی جامعه را عاملی مؤثر در بازتولید ساختارهای محرومیت‌ساز تعریف می‌کنند.

«نیازهای ما با نیازهای زنان مرفه باهم متفاوت است، زنان مرفه هیچ وقت نمی‌توانند خودشان را جای ما بگذارند که ما در چه وضعیتی زندگی می‌کنیم. نیاز اصلی ما داشتن سرپناه، غذای مناسب و یک خانواده امن است. مردان ما هم همین نیازها را دارند. در این منطقه زن و مرد باید از هم حمایت کنیم.»^۱

۴-۶. راهبردهای مقابله‌ای زنان محلی

مصاحبه‌های انجام شده با زنان محلی حاکی از آن است که دو راهبرد مقابله با وضع موجود مورد تأکید آنها بوده است.

راهبرد اول بر «هم‌داستانی با زنان» تأکید دارد. این استراتژی مورد حمایت دختران و زنان تحصیل کرده محلی است که تجربه زندگی در شهرهای کلان کشور را داشته‌اند و بر این باورند که زنان به‌طور کلی باید از نیازها و طرح مطالبات واقعی خود در مقابل ساختارهای اجتماعی کلان‌تر دفاع کنند.

«ما زنان بایستی از همدیگر حمایت کنیم. زنان توانمندی‌های زیادی داریم اما فرصتی برای شکوفایی آنها فراهم نشده است. حمایت زنان از هم خیلی می‌تونه وضعیت را بهتر کنه.»^۲

راهبرد نوع دوم «هم‌داستانی زنان با مردان محلی» است که زنان محلی آن را به‌عنوان استراتژی مطلوب برای مبارزه و مقابله با ساختارهای محدودکننده و محرومیت‌ساز جامعه محلی خود می‌دانند. این استراتژی هرچند غلبه مردسالاری را در پی دارد، اما زنان حاشیه‌نشین آگاهانه هم‌داستانی با مردان محلی را پذیرفته‌اند و دلیل آن را همسویی نیازها و مطالبات‌شان مطرح می‌کنند.

«زنان محلی نباید مردان و شوهران‌شان را نقطه مقابل خود بدانند. زنان و مردان این منطقه هر دو محروم هستیم. دعوا و ضدیت ما باهم کاری را درست نمی‌کند. شوهر و برادر و پدران زحمتکش ما شبانه‌روز تلاش می‌کنند ولی خوب فرصتی برای کار کردن و درآمد زیاد ندارند. برای آنها هم کار نیست چه برسه به اینکه ما زنان بتونیم کار کنیم. هم زن و هم مرد این منطقه زندگی بدی داریم ... زن و مرد هر دو باید پشتوانه هم باشند. مردم پشتوانه و تکیه‌گاه مالی - پولی، حیثیتی و عاطفی باشد و زن هم پشتوانه مدیریتی و مشورتی حیثیتی و

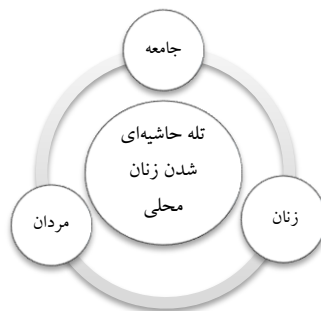
۱. روایت غالب مصاحبه‌های انجام شده

۲. خلاصه مصاحبه با تعدادی از دختران و زنان تحصیل کرده محلی

عاطفی مرد و اعضای خانواده و ...^۱

نکته مهم در این تفسیر آن است که این گروه نیز قائل به شکاف بین نیازهای گروه‌های مختلف زنان شهری - روستایی هستند و از طرفی، تقابل زن و مرد را کمتر می‌پذیرند؛ زیرا بر وضعیت بی‌قدرتی زن و مرد در مناطق حاشیه‌ای خود آگاه هستند. بنابراین همداستانی و حمایت زنان و مردان از همدیگر را مهم‌ترین راهبرد مقابله‌ای با وضع موجود تلقی می‌کنند. آنها اظهار داشته‌اند که زن و مرد محلی بنا بر ماهیت تقسیم کار عرفی در نهاد خانواده باید پشتیبان و تکیه‌گاه هم تلقی شوند. تفسیر آنها این است که مرد تکیه‌گاه مالی - پولی، عاطفی - احساسی و منزلتی - حیثیتی باشد و زنان نیز تکیه‌گاه عاطفی - احساسی، مدیریتی - مشورتی و منزلتی - حیثیتی خانواده باشند.

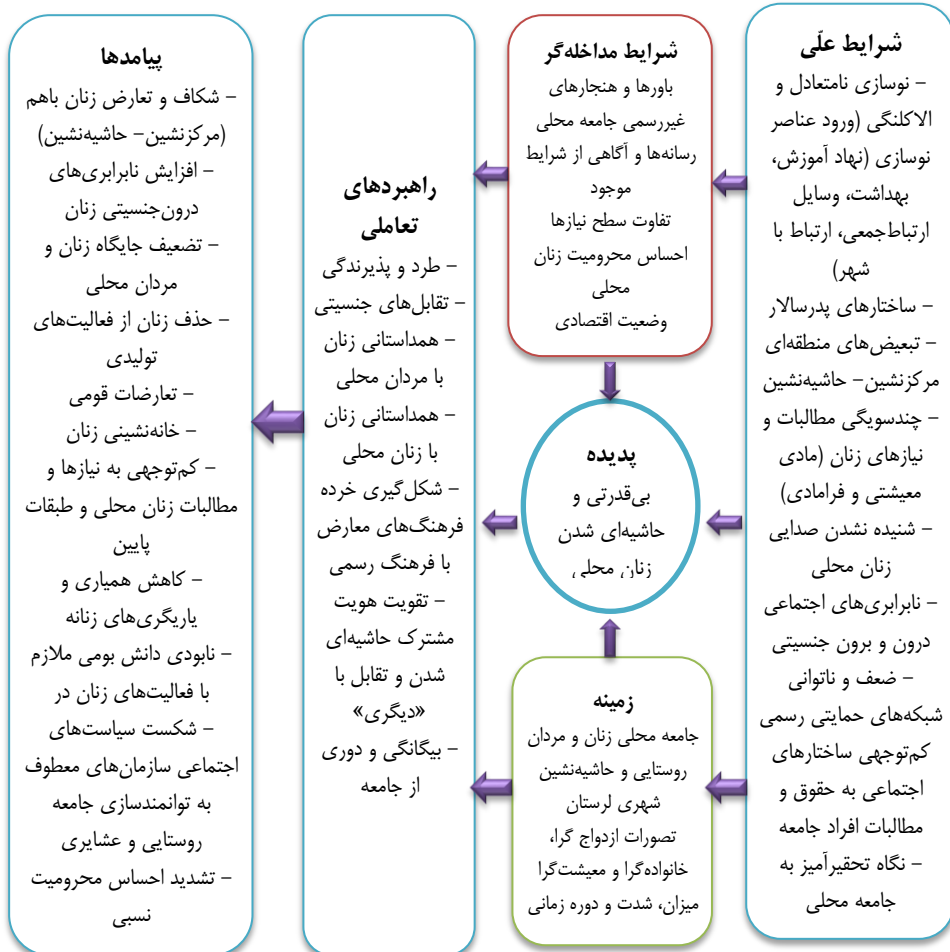
آنها پذیرش این راهبرد دوم را نوعی مقابله با «دیگری» در نظر می‌گیرند که این دیگری هم تضاد و ستیز با ساختارها و نهادهای رسمی را در بر می‌گیرد و هم احساس محرومیت و ناعدالتی و کینه نسبت به گروه‌ها و اقشار اجتماعی (زنان و مردان) متوسط و بالا را نشان می‌دهد. تا حدی که این افراد «تقابل و مبارزه» با این دیگری مورد تصورشان، مبنایی برای شکل‌گیری یک هویت مشترک زنان و مردان محلی شده است. این هویت مشترک «طرد و به حاشیه رانده شدن از جامعه» است.



بنابر آنچه گفته شد، می‌توان زنجیره به هم پیوسته‌ای از عناصر را به نگارش درآورد که بی‌قدرتی و حاشیه‌ای شدن زنان محلی را به وجود آورده است و از طرفی دیگر، قدرت چانه‌زنی آنها را کاهش داده است، به گونه‌ای که فرآیند بیگانگی از جامعه را تشدید کرده است.

۱. مصاحبه و بحث گروهی با زنان محلی.

مدل پارادایمی تجربه زیسته زنان از فرایند مدرنیزاسیون در جامعه محلی



۵. تشریح مدل پارادایمی

در پی انجام مصاحبه‌ها و برگزاری بحث‌های گروهی و همچنین فرایند کد گذاری باز، محوری و در نهایت تجميع مفاهيم نهايي در قالب کد گذاری انتخابی / گزینشی مدل پارادایمی مربوط به مسئله تحقیق نشان داده شد. این مدل از شش عنصر مهم: شرایط علی، پدیده، شرایط زمینه‌ای، شرایط مداخله‌گر، راهبردهای تعاملی و پیامدها تشکیل شده است و ابعاد گوناگون مسئله مورد تحقیق را نشان می‌دهد.

پدیده مورد بررسی در این پژوهش، «فهم جایگاه و وضعیت زنان محلی» است. برای همین

منظور تلاش شده است که تجربه زیسته آنها در زمینه تغییر و تحولات مرتبط با عناصر مدرنیزاسیون مورد بررسی قرار گیرد و نتیجه این تغییر و تحولات مفهوم مرکزی تحقیق یعنی «بی قدرتی و حاشیه‌ای شدن زنان محلی» است. از این رو، شرایط علی مربوط به مقوله مرکزی در مدل نهایی، شامل «نوسازی نامتعادل و آلاکلنگی» می‌شود که به صورت آمرانه در جامعه روستایی و عشایر تحمیل و به اجرا درآمده است. این موضوع در بعضی زمینه‌ها مثل بهبود وضعیت بهداشتی و آموزشی و همچنین افزایش آگاهی برای زنان مؤثر و مثبت واقع شده است، اما در مجموع روایت غالب زنان محلی سازه نارضایتی و ناخرسندی از وضع موجود را نشان می‌دهد. علاوه بر نوسازی نامتعادل که مهم ترین عنصر تأثیرگذار در این فرآیند بوده است، مقوله‌هایی همچون «ساختارهای پدرسالار، تبعیض‌های منطقه‌ای مرکز-نشین - حاشیه‌نشین، چندسویگی مطالبات و نیازهای زنان (مادی معیشتی و فرامادی)، شنیده نشدن صدای زنان محلی، نابرابری‌های اجتماعی درون و برون جنسیتی، ضعف و ناتوانی شبکه‌های حمایتی رسمی، کم توجهی ساختارهای اجتماعی به حقوق و مطالبات افراد جامعه و نگاه تحقیرآمیز به جامعه محلی» از جمله مهم ترین عناصر مورد تأکید مشارکت کنندگان جامعه محلی بوده است که شرایط علی مقوله مرکزی مدل پارادایمی را شکل داده است. این مسائل در شرایط زمینه‌ای خاص جامعه محلی روستایی و حاشیه‌نشین شهری استان لرستان انجام شده است. بافت اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی مناطق مورد مطالعه با ساختار ترکیبی از باورهای سنتی و مدرن عجین بوده است و تصورات ازدواج گرا، خانواده گرا و معیشت گرا غالب بر نیازهای اولویت‌دار آنهاست. در این تحقیق، شرایط مداخله گر نقش بسیار مهمی در تسهیل یا محدود کردن راهبردها در زمینه مقوله مرکزی (فقر اجتماعی و حاشیه‌ای شدن زنان محلی) داشته‌اند. به گونه‌ای که عناصری از قبیل «باورها و هنجارهای غیررسمی جامعه محلی، رسانه‌ها و آگاهی از شرایط موجود، تفاوت سطح نیازها، احساس محرومیت زنان محلی و وضعیت اقتصادی - اجتماعی افراد» می‌توانند تغییر در جایگاه و وضعیت زنان را تسهیل کنند.

در این پژوهش، راهبرد تعاملی که سازوکار و تدبیری در برخورد با یک «پدیده» خاص است با عناصری همچون «طرد و پذیرندگی، تقابل‌های جنسیتی، همداستانی زنان با مردان محلی، همداستانی زنان با زنان محلی، شکل‌گیری خرده فرهنگ‌های معارض با فرهنگ رسمی، تقویت هویت مشترک حاشیه‌ای شدن و تقابل با «دیگری»، بیگانگی و دوری از جامعه» از سوی مشارکت کنندگان در بحث تفسیر شده است.

وقوع پدیده «فقر اجتماعی و حاشیه‌ای شدن زنان محلی» در جامعه مورد مطالعه

«پیامدهایی» را به همراه داشته است. به طوری که تفسیر غالب مصاحبه‌شوندگان بر محور مقولاتی مثل «شکاف و تعارض زنان باهم» (مرکز نشین - حاشیه نشین)، افزایش نابرابری‌های درون جنسیتی زنان، تضعیف جایگاه زنان و مردان محلی، حذف زنان از فعالیت‌های تولیدی، تعارضات قومی، خانه‌نشینی زنان، کم‌توجهی به نیازها و مطالبات زنان محلی و طبقات پایین، کاهش همیاری و یاریگری‌های زنانه، نابودی دانش بومی ملازم با فعالیت‌های زنان، شکست سیاست‌های اجتماعی سازمان‌های معطوف به توانمندسازی جامعه روستایی و عشایری و تشدید احساس محرومیت نسبی» متمرکز بود.

نتیجه‌گیری

با عنایت به یافته‌های تحقیق درباره تجربه زیسته زنان محلی از تغییرات ناشی از مدرنیزاسیون، می‌توان اذعان کرد که به‌رغم دستاوردهایی که فرآیند مدرنیزاسیون برای اجتماعات محلی در حوزه‌های بهداشت و سلامت، سواد و آگاهی و دسترسی به وسایل ارتباطی فراهم آورده است، اما «بی‌قدرتی و حاشیه‌شدن زنان محلی» از عرصه اجتماع از جمله مهم‌ترین پیامدهای نامطلوب نوسازی نامتعادل و الاکلنگی در جامعه مورد مطالعه است. این مسئله زمینه‌ها و بسترهای آشفتگی‌های اجتماعی و زوال همبستگی‌های اجتماعی را در پی داشته است تا حدی که زنان دو راهبرد پذیرندگی و طردکنندگی را در مواجهه با تغییرات اتخاذ کرده‌اند. در این فرآیند تغییر و تحولات، زنان محلی بیشترین هزینه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را متحمل شده‌اند؛ به گونه‌ای که از چرخه فعال زندگی اجتماعی حذف و در حاشیه رانده شده‌اند؛ این در حالی است که تجربه زندگی آنها نشان می‌دهد که در گذشته نیروی اجتماعی فعال در عرصه اجتماع محلی خود بوده‌اند^۱ ولی اکنون در بهترین حالت خانه‌نشین هستند و در وضعیت نامطلوب نیز تنزل جایگاه زنان محروم و فقیر و گذار به نوعی «بینوایی اخلاقی» رخ داده است. بر مبنای چنین تلقی از گذار، مدرنیزاسیون نامتعادل و الاکلنگی محسوب می‌شود، زیرا نحوه مواجهه زنان با عناصر مدرنیزاسیون همراه با نوعی پذیرش و طرد بوده است.

نظریه‌های نوسازی که الگوی غالب برنامه‌های توسعه‌ای کشورهای در حال توسعه بوده است، امروزه نقدهای جدی بر ساحت معرفتی و روش‌شناختی آنها وارد است (رهنما، ۱۹۹۷؛ اسکویار، ۱۹۹۵؛ ساجس، ۱۹۹۲؛ سعید، ۱۳۹۵؛ اسپوواک، ۱۹۹۳). در این نوشتار، مسئله طرح

۱. با استناد به تجربه تحقیق نگارندگان در جامعه روستایی و عشایری غرب کشور و همچنین مطالعات صاحب‌نظران این حوزه از جمله آثار مرتضی‌فرهادی (۱۳۸۰) (واره نوعی تعاونی سنتی کهن و زنانه در ایران)، (۷۲-۱۳۷۱) (فرهنگ یاریگری در ایران)، مهدی طالب (۱۳۸۴) و سکند امان‌اللهی (۱۳۵۴) و

نقد به رویکرد نوسازی به معنای کلی نیست؛ بلکه تأکید بر مسئله مواجهه زنان محلی با فرآیند مدرنیزاسیون است. جامعه ایرانی در معنای عام و استان لرستان در معنای خاص آن نیز از جمله جوامعی است که پذیرای این مهمان ناخوانده بوده است. مهمانی که از یک طرف به دلیل عدم فهم واقعی و ارتباط معنادار و از طرف دیگر، به دلیل عدم وجود بسترهای لازم برای ورود اصل و ماهیت واقعی آن، بی‌رمق‌ترین معنای توسعه و نوسازی در سطح جامعه گسترش پیدا کرد و به بیان دیگر، ساختار شکلی آن با محتوایی ناقص و معیوب در ساحت سیاست‌گذاری و کنش‌های روزمره کنشگران اجتماعی نمود پیدا کرده است. این مسئله وجوه پربولماتیک گسترده‌ای در حوزه‌های مختلف داشته، اما در این نوشتار بر مسئله زنان به عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی تأکید شده است.

نتایج تحقیق نشان می‌دهد که زنان جامعه محلی در ساختارهای اجتماعی نابرابر از مهم‌ترین گروه‌ها و اقشار آسیب‌پذیر محسوب می‌شوند. زنان محلی، خود را محروم‌ترین، فرو دست‌ترین و فقیرترین قشر جامعه تلقی می‌کنند و روایت‌های غالب آنها بیشتر حاکی از وجود چرخه سیستماتیک و به هم پیوسته‌ای از فقر و حاشیه‌ای شدن است که بیگانگی زنان محلی نسبت به زنان مرکز نشین و حتی فعالان حوزه زنان را نیز در پی داشته است. زیرا همسو نبودن مطالبات و چندسویگی نیازها (مادی - معیشتی و فرامادی) و شنیده نشدن صدای زنان در حاشیه با نیازهای معیشتی موجبات این جدا افتادگی و بیگانگی اجتماعی را فراهم آورده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که زنان حاشیه‌نشین، افرادی منزوی و ناامید هستند و در شرایطی سخت زندگی می‌کنند. در جهت تأیید یافته‌های این تحقیق، اینگلهارت (۱۹۹۷) معتقد است افراد فقیر دارای اولویت‌هایی متفاوت با افراد ثروتمند هستند. اولویت‌های افراد فقیر تا حد زیادی حول نیازهای اولیه می‌چرخد، زیرا فرد فقط در صورت ارضای این نیازها می‌تواند به ارضای نیازهای ثانوی خود فکر کند. شخصی که درگیر تأمین نان شب است و حتی برآورده کردن نیازی اولیه چون سلامت (در صورت داشتن امراض سخت و پرهزینه) برایش بسیار دشوار می‌نماید، چگونه می‌تواند به فکر رفع نیازهای غیر ضرور ثانوی مانند تحصیلات ثانویه (پس از ابتدایی) و حمایت از محیط زیست باشد. به زعم اینگلهارت، در صورتی که فرد دارای امنیت اقتصادی باشد، دچار تغییر ارزشی می‌شود؛ یعنی تغییر از ارزش‌های مادی گرایانه به فرامادی گرایانه. بی‌تردید جوامعی که درگیر محرومیت اقتصادی و گرسنگی هستند، همچنان دارای ارزش‌های مادی گرایانه خواهند بود. یافته‌ای این تحقیق نیز نشان می‌دهد که سه گونه شناسایی شده زنان و دختران با تصور «ازدواج گرا»، «خانواده گرا» و «معیشت گرا» دارای

ارزش‌های مادی- معیشتی هستند و ارزش‌های فرامادی کمتر به عنوان نیاز اولویت‌دار آنها تلقی می‌شود.

این تحقیق به دنبال یافتن تصور زنان محلی از اقدامات و فعالیت‌های گروه‌ها و جریان‌های فمینیستی بود؛ جریان‌های فمینیستی که سابقه طولانی در طرح مطالبات زنان داشته‌اند و از جمله نحله‌های فکری محسوب می‌شوند که سابقاً تئوری‌های نوسازی از مهم‌ترین آبخورهای آنها بوده است. از این رو در ادامه بنا بر فهم تجارب زنان محلی به نقد و بازنگری در مبانی مفهومی و نظری رویکردهای فمینیستی پرداخته می‌شود.

نظریه‌های فمینیستی، به رغم دستاوردهای مهمی که در حوزه پیگیری مطالبات زنان داشته، اما به مانند دیگر نظریه‌های اجتماعی «داور زمان»، نواقص، ابهامات و وجوه پروبلماتیک آنها را نشان داده، از نقد مصون نمانده و نقدهایی بر آن وارد است که ضرورت بازاندیشی در آن را ایجاب کرده است. بنا بر یافته‌های این تحقیق، می‌توان چنین استدلال کرد که امروزه بر مبنای مقتضیات مکانی، قومی و محلی جامعه ایرانی، نظریه‌های کلان‌نگر فمینیستی جهت نزدیک شدن به آرمان‌های انسانی، نیاز جدی به بازنگری دارند. از این رو، طرح مسائل و نقدهای مربوط به حوزه زنان به معنای مهم نبودن رویکردهای فمینیستی و حذف ساختار طرح مسائل زنان نیست، بلکه اصلاح و بازنگری در اندیشه از جمله مهم‌ترین خصوصیات و خلاقیت‌های علمی تلقی می‌شود که مطالعات حوزه زنان به مانند حوزه‌های دیگر به صورت امری فرایندمحور باید در نظر بگیرد. بی تردید رویکردهای فمینیستی بنا بر کاربرد رویکردهای روش‌شناختی کیفی و انعطاف در فهم پدیده‌های اجتماعی، نتایج و مقولات مهمی را با لحاظ نظری و روشی در تحلیل مسائل اجتماعی کشف کرده‌اند. این تحقیق نیز بنا بر این مفروض گذاشته است که با اتخاذ رویکرد روش‌شناختی تفسیری و با انجام مطالعه میدانی در بافت‌های محلی و قومی روایت‌ها و تلقی‌های زنان از تجربه زیسته خود را انعکاس دهد.

همان‌طور که اطلاعات به دست آمده نشان می‌دهد، نظریه‌های مدرنیزاسیون و در امتداد آن نظریه‌های فمینیستی بنا بر ماهیت طرح مطالبات و تابعیت از ساخت‌های نظری پیشین و همچنین تجربه زیسته زنان از وضعیت خود در طول تاریخ زندگی در شرایط کنونی نیاز به بازاندیشی دارند. زیرا این رویکرد به دلیل تأکیدهای یک‌سویه بر تمایزهای جنسیتی و نادیده‌انگاشتن دیگر گروه‌های اجتماعی، با چالش‌های جدی از قبیل «ذات‌گرایی انتقام‌جویانه» و «بازتولید روابط درون- جنسیتی» مواجه است. همچنان که دیونیزیو (۱۹۹۳) و صادقی (۱۳۸۹) نیز این مسئله را با عناوین کنارگذاری و اساس‌گرایی مطرح کرده‌اند که همسو با یافته‌های این تحقیق

هستند. نادیده انگاشتن چنین اشتباه معرفتی، مسائل جدی را به لحاظ نظری و عملی برای رویکردهای فمینیستی ایجاد کرده است؛ تا حدی که اکنون پسندگی و مقبولیت اجتماعی آن نیز خدشه دار شده است.

همان طور که گفته شد، مهم ترین نقدی که بر جریان فمینیستی وارد است و باعث می شود از اساس بنیان های نظریه پردازی در این حوزه را با مسئله مواجه کند، تصور «ذات گرایانه جنسیتی» است. زیرا این رویکرد تقابل های دو گانه مرد و زن را بیشتر با «تلقی انتقام جویانه ای» تعریف کرده و به جای ایجاد گفتمان همزیستی مسالمت آمیز، جنبه های «ستیز جنسیتی» را تقویت کرده است. این مضامین از چند جهت قابل نقد هستند:

اول اینکه چنین رویکردی کمترین عنایت را به «تجربه مردان» در شکل گیری چنین نظام اجتماعی داشته است. دوم این که نظریه جهان شمولی را برای تمام اجتماعات انسانی تعریف کرده اند که اساساً این موضع نظری - همسو با رویکردهای پسا ساختارگرا و پست مدرنیسم - مورد نقد است. علاوه بر این، چنین رویکرد فمینیستی به دلیل نگاه ذات گرایانه و تقابل گرایانه جنسیتی اش به وضوح تقابل های درون جنسیتی بین زنان را نیز نادیده انگاشته است و با تصویری نادرست تمام مطالبات زنان از قومیت ها، طبقات و اجتماعات محلی مختلف را یکسان تلقی کرده و این گناه نابخشودنی است که امروزه جریان های فمینیستی به راه انداخته اند. به واقع خودشان یکی از مهم ترین عوامل نادیده انگاشته شدن مطالبات و نیازهای زنان در حاشیه مانده هستند. از این رو، آنچه از این جریانات حاصل شده، نوعی «بازتولید نابرابری درون جنسیتی زنانه» است. اگرچه رویکردهای فمینیستی بر روابط نابرابر بین زنان و مردان تأکید داشته اند و ما هم نیز تا حدی بر این امر واقف هستیم، اما فرض پذیرش بدون چون و چرای این مقوله در اجتماعات محلی مختلف و بدون توجه به مقتضیات فرهنگ بومی آن اجتماع، امری مهممل است که به جای ارائه راهبردی راهگشا، تناقضات و گسست های ستیزه جویانه جنسیتی را تقویت می کند. بنابراین مسئله روابط جنسیتی نابرابر زنان و مردان باید با عنایت به مقوله تاریخی و فرهنگی آن در هر اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد.

همچنان که این تحقیق نشان می دهد، راهبردهای مقابله ای مورد رضایت زنان محلی در مواجهه با ساختارهای اجتماعی نابرابر، «همداستانی و همراهی زنان با مردان محلی» بوده است تا اینکه متحد با زنان مرکز نشین باشد. زیرا همسو بودن نیازهای و مطالبات مادی - معیشتی زنان و مردان محلی و همچنین به حاشیه رانده شدن آنها از ساختار نظام اجتماعی - اقتصادی جامعه عاملی مهم در شکل گیری هویت مشترک زنان و مردان محلی شده است. مضافاً اینکه زنان

محلی تصویر مناسبی از زنان مرکز نشین به عنوان نمایندگان و لیدرهای مطالبه گر خود ندارند و به عبارتی، همسو نبودن نیازهای آنها عاملی مؤثر در بیگانگی و شکاف بین آنها شده است. از آنجایی که مفهوم جنسیت به عنوان دال مرکزی و مهم ترین آوانگارد مطالبه جویی تئوری های فمینیستی تلقی شده است، اما تأکید بیش از اندازه بر آن نسبت به سایر ساخت های تعیین کننده اجتماعی موجب شده که تعیین کننده های ساختاری قومی - محلی، دینی - اعتقادی و طبقه ای مرکز نشین - حاشیه نشین در ادبیات نظری و عملی رویکردهای فمینیستی کمتر دیده شود. این تصور منجر به این امر شده است که ماهیت و معنای انسان به چستی انسان در سیطره تقابل های جنسیتی نادیده انگاشته شود و به جای تأکید و ترویج تفکر برابری انسانی، مسئله «انتقام جویی جنسیتی زنانه و مردانه» بیشتر نمود پیدا کند و طرح مباحث برابری جنسیتی که اصلی مهم در قانون و زندگی اجتماعی است، به دلیل جبهه گیری های تندرانه و مقاومت گونه رنگ و بوی ایدئولوژیک به خود گرفته است. بنابراین رویکردهای اخیر فمینیستی نه تنها باید به بحث در مورد چستی مسئله زنان، چندسویگی مطالبات و نیازهای زنان و همچنین چگونگی تغییر وضعیت زنان پردازند، بلکه بایستی وجود تصویر یکپارچه از «زنان» را به چالش بکشند؛ چرا که دیدگاه های مخالفی وجود دارد که مدعی اند تجربه گروه هایی مختلف زنان همچون زنان در حاشیه و طبقه کارگر و زنان محلی و زنان اقلیت های قومی و زنان سالخورده و زنان معلول و بسیاری دیگر نادیده گرفته شده اند. همچنان که روباتام (۱۳۸۵: ۹-۸) نیز بر این موضوع تأکید کرده و فرض وجود تصور یکپارچه از زنان را انکار نموده و قائل به تنوع و چندگانگی تجارب زنان است.

بنا بر ماهیت انتقادی تفکر حامیان رویکرد فمینیستی، همواره با طرح مسائل مختلف حوزه زنان به دیگر حوزه های معرفتی انتقاد می کنند و آنها را متهم به نادیده انگاشتن جایگاه شایسته زنان در نظام اجتماعی می دانند. این در حالی است که طرفداران چنین رویکردی خود نیز متهم به نوعی غفلت از «فهم تجربه دیگری» است. همان گونه که در این مقاله به آن اشاره شده است این مسئله به دلیل آن که زنان را به عنوان یک مقوله جدا از نظام اجتماعی مورد بررسی فمینیسم ها قرار گرفته است و تجربه مردان و زنان باهم مبنای تحلیل انتقادی آنها واقع نشده است، بنابراین خود چنین رویکردی نیز متهم به یک نوع «زن محوری» است. البته نقد دیگری که از موضع «برگزیده گرایی» نیز بر آن وارد است، توجه بیش از اندازه به گروه خاص زنان شهری طبقه متوسط رو به بالای دارای رسانه با نیازهای فرامادی و غفلت از زنان محلی حاشیه نشین با مطالبات حداقلی مادی - معیشتی که صدای شان پژواک چاندانی در نظام سیاسی -

اجتماعی نداشته است. این مسئله نیز سبب متهم بودگی چنین جریانی را سنگین تر می کند. البته این موضوع نباید موجبات چنین تصویری را فراهم آورد که حاشیه‌ای شدن زنان و مردان محلی به‌طور کلی نتیجه جریان فمینیستی بوده است، بلکه این وضعیت ناشی از تعیین‌کننده‌های ساختاری دیگری است که کلیت نظام اجتماعی نابرابر را شکل داده است و در این زمینه زنان محلی نیز در این چرخه به‌هم پیوسته از جمله مهم‌ترین گروه‌هایی هستند که در سیاست‌های اجتماعی کلان دولتی و خرد مدنی نادیده انگاشته شده‌اند و طرد و حاشیه‌ای شدن آنها بازتولید شده است.

بنا بر ماهیت تجارب زیسته نگارندگان از فضاها محلی و تلقی زنان از کنشگری فعالان حوزه زنان، می‌توان گفت نظریه فمینیستی در ایران یک ماهیت انحصاری دارد که عمده‌تاً دربرگیرنده تجربیات زنان طبقه متوسط و بالا شهری و مرکز نشین است. بنابراین می‌توان گفت امروزه، رویکردهای فمینیستی در ایران با چالش‌های جدی مواجه است که ضرورت بازاندیشی در بنیان‌های مفهومی آن را ایجاب می‌کند. زیرا تأکید زیاد بر تمایزهای جنسیتی و عدم انعکاس تجربیات مردان و زنان قومیت‌ها و طبقات پایین و حاشیه‌نشین و همچنین غلبه تجارب زنان شهری و طبقه متوسط روبه بالا بر مطالبات جامعه زنان موجبات بازنگری در این نحله فکری را به وجود آورده است. از این‌رو برای مرتفع‌سازی این مسئله، ادغام مقولات قومی، طبقاتی، مکانی (مرکز نشین و حاشیه‌نشین) و جنسیتی و عناصر دیگری که دال بر تقابل‌های دوگانه است، ضروری به نظر می‌آید. چراکه این فرض پذیرفتنی است که زیست‌جهان‌های انسانی (چه برای زنان و چه مردان) متفاوت است و لذا نمی‌توان کلیت تفاوت‌ها را نادیده گرفت. از این‌رو لازم و ضروری است که رویکردهای فمینیستی با بازاندیشی در مبانی مفهومی خود، جامعیت و پیوستگی در اندیشه‌ورزی را اعمال و تفاوت‌ها و چندسویه بودن مطالبات را نیز بپذیرند؛ زیرا در غیر این صورت برچسب‌هایی از قبیل ذات‌گرایی تحلیلی، گمراه‌کنندگی نظری و ساده‌انگاری سیاسی برای این نوع اندیشیدن قابلیت کاربرد دارد.

منابع

الف) منابع فارسی

۱. اشتروس، آنسلم و جولیت کوربین (۱۳۸۵). اصول روش تحقیق کیفی، نظریه‌های مبانی، رویه‌ها و شیوه‌ها، ترجمه بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲. امان‌اللهی، سکندر (۱۳۵۴). منزلت زن در اجتماع عشایری (طایفه دره‌شوری-ایل قشقایی)، تهران: سازمان زنان ایران.
۳. اونو، موریو (۱۳۷۶). خیرآبادنامه: ۲۵ سال با روستایان ایران، ترجمه هاشم رجب‌زاده، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۴. اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳). تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، تهران: کویر.
۵. باقری، شهلا (۱۳۸۴). «علوم اجتماعی، فمینیسم و انگاره مردمحوری»، مطالعات راهبردی زنان، شماره ۳۰.
۶. بهشتی، سعید و مریم احمدی‌نیا (۱۳۸۵). «تبیین و بررسی نظریه تربیتی فمینیسم و نقد آن از منظر تعلیم و تربیت اسلامی»، تربیت اسلامی، سال سوم، شماره ۳.
۷. پاسنو، دایان (۱۳۸۲). فمینیسم، راه یا بی‌راه؟! کشف دوباره خواست خدا برای آزادی زنان، ترجمه محمدرضا مجیدی، تهران: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.
۸. ریتزر، جرج (۱۳۸۹). مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: ثالث.
۹. سعید، ادوارد (۱۳۹۵). شرق‌شناسی، ترجمه لطفعلی خنجی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۰. صادقی‌فسایی، سهیلا (۱۳۸۹). «ضرورت نظریه‌پردازی در حوزه مسائل زنان از تحقیق تا نظریه»، مطالعات راهبردی زنان، سال سیزدهم، شماره ۵۰.
۱۱. طالب، مهدی (۱۳۸۴). جامعه‌شناسی روستایی با تأکید بر ابعاد تغییر و توسعه در جامعه روستایی ایران، تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. کرایب، یان و تد بنتون (۱۳۸۴). فلسفه علوم اجتماعی (بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی)، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران: آگه.
۱۳. کرمی‌قهی، محمدتقی (۱۳۹۱). «تحلیل گفتمان سه برنامه توسعه با رویکردی به مسائل زنان و خانواده»، برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، شماره ۱۳: ۷۴-۴۱.
۱۴. کلانتری، عبدالحسین (۱۳۹۰). بومی‌سازی فمینیسم، جلد دوم، طرح پژوهشی شورای فرهنگی اجتماعی زنان شورای عالی انقلاب فرهنگی.
۱۵. گراگلیا، کارولین (۱۳۸۵). فمینیسم آمریکایی تا سال ۲۰۰۳، تهران: معارف.
۱۶. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳). مقدمه‌ای بر مطالعات زنان، تهران: دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی.
۱۷. هام، مگی و دیگران (۱۳۸۲). فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، فیروزه مهاجر و فرخ قره‌داغی، تهران: توسعه.
۱۸. یوسفوند، سامان (۱۳۹۵). مطالعه پدیدارشناختی فهم کنشگران محلی از مداخلات توسعه‌ای، رساله دکتری جامعه‌شناسی توسعه دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

ب) منابع لاتین

1. Anderson, Elizabeth. (2000), "Feminist Epistemology and philosophy of Science", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Vol.10, No.3: 50- 84.
2. DiQuinzio, Patric. (1993), "Exclusion and Essentialism in feminist theory", the problem of mothering, *Hypatia*, V.8, N.3.
3. Escobar, A. (1995), *Encountering development: The making and unmaking of the Third World*, Princeton University Press.
4. Inkeless, Alex(1976), "The Modernization of Man", in *Modernization: Dynamics of Growth*, Edited by Myron Weiner, New York, Voice of America Forum Series.
5. Lerner, D. (1958), *The passing of traditional society: Modernizing the Middle East*, London, Collier MacMillan limited
6. Parsons, T. (1966), *Societies: evolutionary and comparative perspectives*, Prentice-Hall.
7. Bawtree, V. (1997), *The post-development reader*, M. Rahnema (Ed.). London: Zed Books.
8. Rowbotham, S. (2013), *Women, resistance and revolution: a history of women and revolution in the modern world*, Verso Trade.
9. Sachs, W. (ed.) (1992), *the development dictionary: A guide to knowledge as power*, London: zed books.
10. Sayer, A. (2010), *Method in social science*: revised 2nd edition, Routledge.
11. Smelser, N. J. (1959), *Social Change in the Industrial Revolution. An Application of Theory to the Lancashire Cotton Industry, 1770-1840.*[With a Bibliography.]. Routledge & Kegan Paul.
12. Spivak, G. C. (2012), *Outside in the teaching machine*, Routledge.

